



دهخدا و لغتنامه



پیوست فرهنگی روزنامه اطلاعات
چهارشنبه ۱۲ شهریور ۱۴۰۴
سال صدم - شماره ۲۹۰۳۴

دفتري برای تاريخ و فرهنگ ايران شهر

معرفی کتاب

دهخدا و لغت‌نامه

...پس آنچه را که خوانندهٔ این کتاب می‌بیند تنها نتیجهٔ یک عمر نیست، بلکه نتیجهٔ بسی عمرهاست.

چند نسل از زنده‌ترین و برجسته‌ترین پژوهشگران زبان و ادب فارسی، زبان‌شناسی، و تاریخ و فرهنگ ایرانی هر یک بهره‌ای از عمر خود را بر سر تألیف لغت‌نامه‌ای نهاده‌اند که به افتخار بنیان‌گذارش «لغت‌نامهٔ دهخدا» نامیده شده‌است. اولین نسل از این پژوهشگران، پس از علی‌اکبر دهخدا، «هیئت پنج‌نفری» بودند که پس از تصویب قانون تأمین هزینهٔ چاپ لغت‌نامه، از سوی دهخدا به مجلس معرفی شدند: ذبیح‌الله صفا، عبدالحمید اعظم (اعظمی) زنگنه، خان‌بابا بیانی، غلامحسین صدیقی، و محمد معین. از میان این پنج تن تنها محمد معین تا پایان عمر کوتاه ولی پربار خود در کنار لغت‌نامه ماند. پس از درگذشت دهخدا، بنا بر آن شد که آن‌چه را مؤلفان می‌نگاشتند در نزد محمد معین بخوانند تا او آن را ویرایش کند؛ این کار را به‌اصطلاح «مقابله» خواندند. پس از این، با توجه به حجم مداخل لغت‌نامه و مشغله‌های معین، سید محمد دبیرسیاقی، محمد پروین گنابادی، سید جعفر شهیدی، علینقی منزوی، سید علی موسوی بهبهانی و عباس دیوشلی نیز به «هیئت مقابله» پیوستند تا بر آن‌چه مؤلفان می‌نوشتند نظارت کنند. با این حال همچنان هیچ جزوه‌ای بدون امضا و نظارت محمد معین و جانشین او، سید جعفر شهیدی، اجازهٔ انتشار نمی‌یافت.

آن‌چه آمد اطلاعاتی بود که نگارنده به ساده‌ترین وجه و به منظم‌ترین صورتی از کتاب «دهخدا و لغت‌نامه»، تألیف پراج سرور دانشمند، خانم مریم میرشمسی، به دست آورده‌است. میرشمسی در پیش‌گفتار کتاب دربارهٔ چگونگی شکل گرفتن طرح تألیف این کتاب می‌نویسد: «روز شنبه شانزدهم تیرماه ۱۳۹۷، در یکی از جلسات تألیف لغت‌نامهٔ بزرگ فارسی، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی در جمع مؤلفان مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا حضور یافت. در میانهٔ گفت‌وگوها، دکتر شفیعی لزوم معرفی و شناساندن مؤلفان و همکاران لغت‌نامهٔ دهخدا را مطرح و بر آن تأکید کرد. نگارنده نیز یکی از شنوندگان سخنان استاد بودم که ناگهان مخاطب استاد قرار گرفتم و تا به خود آمدم، دیدم انجام این طرح بر عهدهٔ من گذاشته شد». او سپس ضرورت تدوین «تاریخچه‌ای برای لغت‌نامهٔ دهخدا» را شرح می‌دهد و پس از توضیح دربارهٔ بخش‌های کتاب، از پست و بلند راهی که برای گردآوری اطلاعات و تدوین آن طی کرده‌است نشان می‌دهد. یک‌ونیم صفحهٔ پایانی پیش‌گفتار میرشمسی به تشکر از کسانی که او را در تألیف این اثر به نحوی یاری کرده‌اند اختصاص یافته‌است.

دهخدا و لغت‌نامه

| مریم میرشمسی |



کتاب «دهخدا و لغت‌نامه» کارنامهٔ زندگی و آثار دهخدا و تاریخچهٔ تدوین لغت‌نامهٔ دهخدا و شرح حال مختصری از همکاری‌ای است که از ابتدای تصویب بودجهٔ لغت‌نامه تا زمان انتشار کامل آن در تألیف این اثر گرامی سهمی داشته‌اند، چه اندک و چه بسیار. میرشمسی در نخستین گفتار کتاب نه فصل دربارهٔ دهخدا پرداخته‌است: فصل یکم زندگی‌نامهٔ او؛ فصل دوم ظاهر، خصوصیات اخلاقی

و عادت‌های او از زبان دوستان و نزدیکانش؛ فصل سوم معرفی و بررسی آثار دهخدا، جز لغت‌نامه؛ فصل چهارم خاطراتی از دهخدا؛ فصل پنجم اشعار در سوگ و ستایش دهخدا؛ فصل ششم نامه‌هایی به دهخدا؛ فصل هفتم تقدیم‌نامه‌ها؛ فصل هشتم اثرهای هنری از دهخدا؛ و فصل نهم آلبوم عکس‌های دهخدا. دومین گفتار کتاب به لغت‌نامهٔ دهخدا اختصاص یافته و خود شامل دو فصل است: تألیف و انتشار لغت‌نامه، پس از انتشار لغت‌نامه. سومین گفتار به همکاران تألیف ویژه شده و پس از آن دیگر دست‌اندر کاران مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا نیز معرفی شده‌اند. میرشمسی تاجایی که توانسته‌است تصاویر این افراد را یافته و ضمیمهٔ نوشتهٔ خود کرده‌است. «آلبوم عکس‌های مؤلفان و دستیاران»، تصاویر اسناد، نمایه‌ها و کتاب‌نامه پایان بخش کتاب هستند.

اثر ارزشمند مریم میرشمسی کارنامهٔ یکی از ارجمندترین تألیفات دربارهٔ زبان فارسی است. تألیف چنین کتابی، با این پاکیزگی و نظام‌مندی، بی‌گمان وقت و دقت و زحمت بسیاری می‌طلبیده‌است و بی‌تردید از عهدهٔ کسی جز میرشمسی بر نمی‌آمده‌است. لغت‌نامه کتابی است که برای همهٔ اهل زبان فارسی تألیف شده‌است و به همین خاطر مؤلف آن، علامهٔ زنده‌یاد علی‌اکبر دهخدا، تأکید داشت که با کمترین هزینه به انتشار برسد. شاید خوب باشد اگر ویراست دیگری از این کتاب، در قطع کوچک‌تر و با حذف آلبوم عکس‌های مؤلفان و دستیاران و نیز تصاویر اسناد (که سصد صفحه از کتاب را در بر گرفته‌است)، نیز به انتشار برسد تا فایدهٔ آن عام‌تر گردد.

۱. دربارهٔ ویژگی دستوری‌ای که در این عبارت دهخدا هست (و بعضی دستورنویسان معاصر آن را نوعی غلط دانسته‌اند) و نمونه‌های قدیم آن، دوتن از دانشجویان زبان و ادبیات فارسی و زبان‌شناسی مطلب خوبی نوشته‌اند که چشم من در انتظار انتشارش سفید شد.



دیگر آن شاهنامه را قرار دهیم. شاهنامه به تنهایی از کل دستاورد ادبی یک قرن اخیر ایران وزن به مراتب سنگین‌تری دارد.

در میان چهره‌های ادبی معاصرمان بودند کسانی که با چاپ چند دفتر شعری و چند داستان کوتاه چنان دِچار توهم خودبزرگ‌بینی شدند که فردوسی و شاهنامه را مورد تمسخر قرار می‌دادند و یکی فردوسی را «آسید ابوالقاسم» و مدیحه‌سرای شاهان و جباران و اشراف تاریخ می‌نامید و آن دیگری (که تا پایان عمر از بیماری خودشیفتگی رنج می‌برد) فردوسی را روستایی روزمزدی که نظم سرایی می‌کرد و چیز چندانی از شاعری نمی‌دانست، معرفی می‌کرد.

اما گذر زمان بزرگترین ملاک سنجش اثر هنری است و گذشت زمان نشان خواهد داد که یک یا چند قرن دیگر نگاه مردم به داستان کوتاه‌های فلان نویسنده قرن بیستم ایران (و می‌دانیم که امروز با اینکه هنوز چندسال از حیات ادبی ایشان نمی‌گذرد، شاید کمتر از یک درصد جامعه نام ایشان و آثارش را شنیده باشد) و یا شعرهای فلان شاعر چه شرایطی خواهد داشت و شاهنامه در چه جایگاهی خواهد بود.

شاهنامه با حیات هزار ساله امتحان بزرگش را پس داده‌است و از طوفانهای سهمگینی چون بلای تازی و غُر و مغول و تیمور و... در امان مانده و سرفرازانه به امروز مارسیده‌است.

شاهنامه طی حیات هزار ساله‌اش سینه به سینه و دست به دست در میان روانهای پاکیزه و زیبایی‌جوی ایرانیان حفظ شده و هنوز که هنوز است روشنی بخش دل‌هایی است که در پس آینه غبارگرفته این سرزمین چیزی درخشان و روحی غنی و زیبا را مشاهده می‌کنند.

فرهاد قنبری

فردوسی

کسی که به فردوسی بی‌احترامی می‌کند چون فردوسی نماد فرهنگ و ادب است، احیاناً یک انسان «بی‌ادب» است و طبعاً باید تا آنجا که اخلاق در خطر است «بلاک» یا «آنفالو» شود نه بیش از این! «جرم‌انگاری» در این مقوله خود نشانه‌ی ضعف فرهنگی یعنی نقص فرهنگ مدارا و بردباری است.

اساس حکمت فردوسی در این است که «نه فردوسی نه جمشید نه کیخسرو نه رستم نه هیچ انسانی مقدس نیست همه خطاپذیرند». به یاد داشته باشید در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که با تقدس اشخاصی هر گونه نقدی «جرم‌انگاری» شده‌است و همین از عوامل بسته بودن این اجتماع است.

شاهنامه داستان زندگی انسان‌هایی است که در هر مقامی در معرض خطاها، آزمون‌ها، انتخاب‌ها و غم‌ها و شادی‌ها هستند. هدف شاهنامه به قول سعدی این است که «اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند، رستم و روثینه‌تن اسفندیار / تاب‌دانند «این» خداوندان ملک، کز بسی خلق است دنیا یادگار». حکمت درک گردش روزگاران هدف فردوسی از سرایش این اثر است. بدین معنا شاهنامه یک اثر انتقادی-سیاسی نیز هست که به خداوندان ملک هشدار دهد که شما نیز رفتنی هستید، هیچ‌کس جاوید نیست.

فردوسی هرگز نمی‌خواست مقدس شود. توهینی به خود را هرگز جرم‌انگاری نمی‌کرد، در ظرف اخلاقی‌اش ممکن بود واکنشی نشان دهد یا ندهد. شاهنامه اثر ملی من هست، «ایرانی بودن‌ام» را به من یادآور می‌شود اهامی افزایش که «ایرانی بودن چیست؟» و آن را در منش و اخلاقی فروتنانه توضیح می‌دهد. چنانکه نیچه به نقل از زرتشت‌اش می‌گوید «مرز یک ملت را نه خطوطی که با گچ روی زمین کشیده‌اند بلکه «جداول اخلاقی» آن ملت تعیین می‌کنند». جدول اخلاقی‌ای که فردوسی به تومی دهد، عدم غرور، عدم منیت، رشد مدارا و همدلی است، جدولی که در گاتاهای زرتشت هم همان است. پس به قول محمد علی فروغی «تاکی به فردوسی و حافظ افتخار کنم، مایک حوزه‌ی عمومی می‌خواهیم». فردوسی سند افتخار نیست، مدرک سربه‌زیری است. حکمت فردوسی قوی‌ترین سلاح در برابر غرور خودمقدس‌پندار نقدناپذیر این خداوندان ملک است که چون خدا بودند ناخدا نبودند و کشتی مملکت به گل نشست.

علی نجات غلامی

به بهانه یاهو گویی درباره حکیم ابوالقاسم فردوسی

مانگوییم بدو میل به ناحق نکنیم

شاهنامه

«آخرین بر روان فردوسی

آن همایون نژاد فرخنده

اونه استاد بود و ما شاگرد

او خداوند بود و ما بنده» (انوری)

یکی از ملاک‌های ارزش‌یابی سطح فکر اهالی اندیشه و هنر، دقت در قدرت تمیز و تشخیص آنها در مواجهه با متفکران و هنرمندان درجه یک با متفکر و هنرمند درجه دو و درجه دو با درجه سه و... الی آخر است. برای مثال کسی که خود را اهل فلسفه می‌داند باید به راحتی متوجه تفاوت جایگاه افلاطون و ارسطو و کانت با مثلاً برتراند راسل باشد و اگر کسی هنگام سخن گفتن از فلسفه، راسل را هم یا و هم شأن هایدگر و هگل معرفی می‌کند، را نباید چندان جدی گرفت. در عالم هنر و شعر و ادب هم چنین است. کسی که متوجه تفاوت جایگاه داستایوفسکی با (مثلاً) کامو نیست یا تفاوت جایگاه فردوسی و حافظ و مولوی را با (مثلاً) منوچهری و صائب و بیدل را متوجه نمی‌شود، شناخت عمیقی از ادبیات و شعر ندارد.

هنگامی که از فردوسی و شاهنامه سخن می‌گوییم باید متوجه باشیم که از یک هنرمند درجه یک و یک اثر کلاسیک بزرگ در سطح اول جهانی سخن می‌گوییم. اینکه حسنین هیکل و یا شرق پژوهان غربی از فردوسی ستایش کرده‌اند در جای خود ارزشمند است اما به خاطر داشته باشیم که جایگاه فردوسی نه به خاطر سخنان ستایش‌آمیز دیگران بلکه به واسطه هنر عظیمی است که در مقابل دیدگانمان قرار دارد. فردوسی بزرگ است به خاطر اینکه اگر کسی یک بار شاهنامه را با دقت و تأمل از اول تا آخر مطالعه کرده باشد، دیگر آن آدم سابق نخواهد بود. (و به خاطر داشته باشیم در تاریخ اندیشه و هنر کتاب‌هایی با چنین حجم تأثیرگذاری چندان زیاد نیست)

در تاریخ این سرزمین نام‌های درخشانی به چشم می‌خورد که حیات خود را وقف رشد و اعتلای نام ایران در جهان کرده‌اند، نام‌هایی که در زمینه علوم مختلف مایه فخر و مباهات ایرانیان و جهانیان بوده‌اند. در تاریخ این سرزمین نام شاعران و هنرمندان بسیاری به چشم می‌خورد که «یادشان زمزمه نیمه شب مستان» و خاک تربت‌شان «یا زرتکه رندان جهان» است، اما در این میان یک نام هست که به حق باید او را بزرگترین خادم فرهنگ و زبان و هویت و تاریخ ایران نامید و آن، نام بزرگ ابوالقاسم فردوسی است.

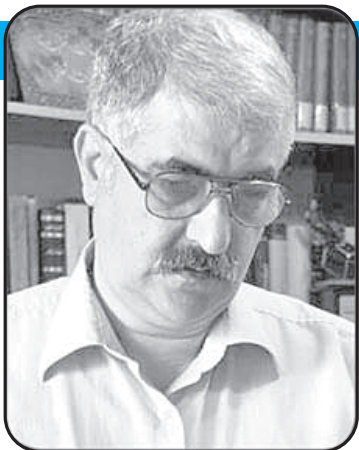
فردوسی در زمانه‌ای که از یک سو اعراب مهاجم آخرین ضربات خود را بر پیکر نحیف و لاغر شده ایران و فرهنگ و هویت ایرانی وارد می‌کردند و در سوی دیگر گله‌داران آسیای مرکزی هوای تُرکتازی در سر داشتند، طلوع می‌کند و چون جغد مینروا که در تاریک‌ترین ساعت شب به پرواز درمی‌آید، بال‌های خود را بر روی این گستره پهناور و عظیم فرهنگی می‌گشاید. فردوسی از شمشیر شکسته و به زمین افتاده ایرانیان سلاحی به صلابت قلم جاودان خویش ساخته و نبرد را به میدان فرهنگی هدایت کرده و درفش کاویانی را غبار قرن‌ها از چهره بزوده و برمی‌افزارد.

اگر تمام دستاورد ادبی یک قرن اخیر ایران (که اتفاقاً کم هم نیست) چه در شعر، چه داستان، چه نمایشنامه و چه در رمان را در یک کفه ترازو قرار دهیم و در کفه



آشنایی با آثار و تألیفات ابوالفضل رشیدالدین میبیدی

سلطان اقلیم قلم



حسین مسرت

۴- کشف الاسرار و عده الابرار (تفسیر)

بحث آن جداگانه خواهد بود.

۵- وجوه و نظائر

علم وجوه و نظائر از شاخه های علم تفسیر قرآن به شمار می رود و وظیفه این دانش، چنین است که بیان کند یک واژه در جای های گوناگون باینکه به یک لفظ و حرکت آمده، اما معنای دیگر دارد. و در این باره بسیاری از دانشمندان و مفسران قرآن، کتاب هایی را به نام «وجوه قرآن» یا «وجوه و نظائر» نوشته اند.^۱ که معروف ترین آنها عبارتند از:

نزّه العین فی علم الوجوه و النظائر (از ابن جوزی) / الوجوه و النظائر فی القرآن (از حسین بن محمد دامغانی) / الاشباه و النظائر (از مقاتل بن سلیمان) / مفردات الفاظ قرآن کریم (از راغب اصفهانی)

مفسران برای جستجوی معانی واژه های قرآنی و تفسیر آن، نخست به خود قرآن می نگریستند، سپس از منابع گوناگون بهره می گرفتند. میبیدی هم که ناگزیر بود برای تفسیر و توضیح واژگان قرآنی و نگارش مجموعه بزرگ کشف الاسرار به همه کتاب های پیش از خود در زمینه وجوه قرآن بنگرد، چون در این کار به شناخت خوبی دست یافته بود (چنان که از متن تفسیر بر می آید) از این رو کتاب های موجود را کافی ندانست و برای آسانی می آید) پس از خود، ۹۲ سوره نساء به این کار مهم اشاره کرده نظائر» زد که در تفسیر آیه ۹۲ سوره نساء به این کار مهم اشاره کرده است «در وجوه و نظائر، بیان آن کرده شود، انشاء الله»^۲

اما تاکنون نسخه ای از این کتاب یافت نشده است. و شاید هم میبیدی نتوانسته این کار ارزنده را به انجام برساند. ^۳ البته گذشت زمانی بیش از ۹۰۰ سال هم می تواند دلیلی بر یافت نشدن آن باشد.

۶- دیگر آثار میبیدی

از درون فهرست های چاپی و خطی کتابخانه های ایران و جهان، نشانی از دیگر آثار رشیدالدین میبیدی دیده نمی شود و این به دلیل غارتگری ها و آتش سوزی های چند باره کتابخانه های ایران، جنگ ها، کشتارها، وجود حادثه های طبیعی مانند: سیل، زلزله، باران، موریانه قابل پیش بینی است. باین وجود، آقا بزرگ تهرانی در کتاب مشهور خود «الذریعه» اشاره به این دارد که علی اکبر نهاوندی در کتاب «العسل المصفی» به شمار دیگری از آثار میبیدی می پردازد.^۴

پی نویس:

- ۱- صفاء، دیبج الله: تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس، چاپ هشتم، ۱۳۶۷، ج ۲: ۳۳۲-۳۳۴.
- ۲- همان: ۸۷۸-۸۷۹.
- ۳- رکنی یزدی، مهدی: لطایفی از قرآن کریم، برگزیده از کشف الاسرار و عده الابرار، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ هفتم، ۱۳۷۴: ۳۵.
- ۴- انصاری: خوشایر، مسعود: «اربعمین»، فرهنگ آثار ایرانی و سرپرستی: احمد سمیع کیلانی، تهران: سروش، ۱۳۸۵، ج ۱: ۷۸.
- ۵- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین: کشف الاسرار و عده الابرار، به کوشش وزیر نظر: علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۲۰-۱۲۱.
- ۶- عبدالحی حبیبی در فهرست آثار فارسی و عربی پیر هرات، تفسیر کشف الاسرار را به نام تفسیر قرآن به پاریس یا کشف الاسرار از تألیفات خواجه عبدالله انصاری دانسته است. (طبقات الصوفیه، ص ۱۷۶ و ۱۷۹).
- ۷- انصاری، خواجه عبدالله: طبقات الصوفیه، به کوشش: محمّد سرور مولایی، تهران: توس، ۱۳۶۲، ص ۸۷ و نه / انصاری، خواجه عبدالله: طبقات الصوفیه، به کوشش: حسین آملی، تهران: طوقی، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۱۳۲.
- ۸- بنیاد باقر العلوم: «زندگی آثار و عقاید میبیدی»، یادنامه ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، به کوشش: یدالله جلالی پندری، یزد: انتشارات یزد، ۱۳۷۸، همان: ۱۲۰ / انزلی نژاد، رضا: ناخوان بزم صاحبان، گزیده کشف الاسرار و عده الابرار، تهران: جامی، چاپ دوم، ۱۳۸۵: ۱۷.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین: جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹: ۷۶.
- ۱۰- دیباجه طبقات الصوفیه، حبیبی، ص ۲۳. مهدی رکنی یزدی بر پایه این گفته حبیبی گمان برده که وی معتقد است، میبیدی شاگرد انصاری بوده (لطایفی: ۳۱) در حالی که مراد حبیبی این بوده که طبقات هم چون کشف الاسرار، گردآوری و نوشته میبیدی است.
- ۱۱- همان: ۱۴.
- ۱۲- بنیاد باقر العلوم، همان: ۱۲ / رکنی یزدی، لطایفی از قرآن، همان: ۳۱.
- ۱۳- بنگرید دیباجه های طبقات الصوفیه به کوشش حبیبی و مولایی.
- ۱۴- فرهنگ ایران زمین، ج ۱۷ و ۱۸ (۱۳۴۸-۱۳۴۹): ۸۹-۹۰ در نسخه خطی شماره ۷۸۱۳، بخش سوم، در ۴۶ برگ.
- ۱۵- برگرفته از دیباجه محمد امین ریاحی بر رساله الطیور: نجم الدین رازی، تهران: توس، ۱۳۶۲: ۸۸.
- ۱۶- پورجوادی، نصر الله: زبان حال، تهران: هرمس، ۱۳۸۵: ۴۳.
- ۱۷- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، چاپ مکرز، ۱۳۷۷، ج ۱۵: ۳۳۳۱. نقل از کشف الظنون.
- ۱۸- کشف الاسرار، ج ۲: ۶۳۲.
- ۱۹- جوکار، نجف: وجوه قرآن در تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۸۱: ۹.
- ۲۰- آقا بزرگ تهرانی، محمّد حسن: الذریعه الی تصانیف الشیعه، قم: اسماعیلیان، مکرز، ج ۸: ۱۹.

ابوالقاسم هروی و یا میبیدی در این کتابچه که از پادشاهان، وزیران، قاضیان، رئیسان و سادات ستایش می کند، هیچ جا نامی از آنان و جایگاهشان نبرده و به کلمه «فلان» بسنده کرده است. و باین کار دریچه های پژوهش را بر روی پستی و بلندی زندگانی خود بسته اند. این کار یا از روی آگاهی بوده و یا اینکه «الفصول» کتاب همگانی بوده که نویسنده برای آگاهی از دانش فضائی نوشته مانند کتاب های آموزش انشاء که در آن روز گار و این روز گار رایج است.

عبدالحی حبیبی باز در فهرست آثار انصاری که پیوست طبقات الصوفیه نموده، این اثر را هم به نادرست و بی پایه از نوشته های انصاری برشمرده است. در حالی که حسین بن قاضی ختّار، کتاب آن در دیباجه الفصول به روشنی نوشته است که کتاب نوشته ابوالقاسم یوسف هروی و استخراج (گردآوری، بازنویسی، نگارش یا ترجمه) امام رشیدالدین میبیدی است.

هرچند دانش پژوه معتقد است که میبیدی آن را به فارسی درآورده است (یعنی عربی بوده) اما از دیباجه الفصول و متن آن که به نثر و نظم فارسی است، چنین مطلبی به دست نمی آید. دکتر رکنی، بواسطه سبک نگارش و محتوای غیر عرفانی، نسبت آن را به میبیدی ضعیف می داند.

قرار بود همزمان با برگزاری همایش جهانی بزرگداشت میبیدی در سال ۱۳۷۴، تصحیح جدید آن چاپ شود، اما انجام نشد.

بنگرید: کتابشناسی میبیدی: ۳۸-۳۷، ۷۹ / زبان حال: پورجوادی: ۱۶۶ / فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۶: ۷۹-۷۸ / ناخوان بزم صاحبان: ۱۲-۱۱ / فرهنگ ایران زمین، ج ۱۷ و ۱۸ (۱۳۴۸-۱۳۴۹): ۸۹-۸۹، چاپ دوم، ۱۳۵۴ / رساله الطیور، به کوشش: محمّد امین ریاحی: ۹۰-۸۹ / یادنامه میبیدی، مقاله بنیاد باقر العلوم، ج ۱: ۱۲-۱۱ / برگزیده کشف الاسرار: رکنی یزدی: ۸.

آن تقریباً با این معنی می نویسد: بدون بهره بردن از کشف الاسرار و مطالب و توضیحات آن، چاپ خوب و پیراسته طبقات ممکن نبود.^{۱۳} نکته پایانی اینکه طبقات الصوفیه خواجه عبدالله، تقلیدی از طبقات الصوفیه ابی عبد الرحمن سلمی بوده است.

نیز بنگرید: یادنامه میبیدی، مقاله نویسندگان بنیاد باقر العلوم، ج ۱: ۱۲-۱۱ / کتابشناسی میبیدی: ۳۹-۳۸، ۸۰-۷۹ / لطایفی از قرآن: ۳۱. / دیباجه طبقات الصوفیه به کوشش عبدالحی حبیبی و محمّد سرور مولایی.

۳- الفصول (کتاب الفصول)

تنها نسخه شناخته شده این کتاب اکنون در مجموعه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد که در سال ۱۳۴۹ ش به کوشش محمّد تقی دانش پژوه بازخوانی و ویرایش و در مجموعه فرهنگ ایران زمین چاپ شده است.^{۱۴}

این کتاب نوشته استاد ابوالقاسم یوسف بن الحسین بن یوسف البیع (یا المبیح) هروی بوده که به نظر دانش پژوه، میبیدی آن را به فارسی درآورده است. اما نسخه خطی موجود را حسین بن قاضی معلم ختّار از روی خط میبیدی، گوید در سال ۷۱۹ ق بازنویسی کرده است.

الفصول، در یک مقدمه و شش فصل به نظم و نثر و به ترتیب زیر سامان یافته است: فصول السلاطین، فصول القضاة. کتاب از لحاظ موضوع در ردیف آثار «فضالی» قرار دارد و فضالی: یک نوع ادبیات شفاهی و جزئی از آداب و رسوم مردم ایران در دوره خوشی و آسودگی و رفاه پیش از حمله مغول بوده است و فضالان افرادی بودند که کارشان مجلس آرائی و رونق دهی و اعتبار بخشی، مجلس بزرگان بوده است.^{۱۵} نیز در این کتاب، مناظره (گفتگو) هم دیده می شود. که به گفته پورجوادی، کهن ترین مناظره منشور در زبان فارسی است.^{۱۶}



میبیدی در دوره ای قلم می زد که اندیشمندان آن را دوره رشد و شکوفایی و ارزشمندی زبان و ادبیات فارسی می دانند، عصری که نثر و نوشتار به پختگی و کمال رسید و بسیاری از نویسندگان خوب و توانای زبان فارسی در این هنگام پای به عرصه نهادند. شعر و نثر، کم کم به میان مردم و صوفیان آمد و از این رهگذار، کتاب های عرفانی که زبان ساده فارسی نگارش می یافت، باعث نفوذ، گسترش و رواج ادبیات در میان مردم شد. اما در پایان سده ششم، نثر ساده و روان عصر سامانی، جای خود را به نثر دشوار و پیچیده و درهم شده باواژه های سنگین عربی داد.^{۱۷}

بر پایه دانستنی های بسیار کمی که از میبیدی در دست است و نیز گفته های خود او و برخی گمان ها، که ناشی از پشت سر نهادن ۹۰۰ سال است، آثار بر جای مانده از او را می توان به دو دسته تقسیم کرد که برخی به درستی از آن اوست و برخی به یقین نمی توان گفت از آن او باشد این آثار عبارتند از:

۱- اربعمین: ۲- طبقات الصوفیه / ۳- الفصول (کتاب الفصول)

۴- کشف الاسرار و عده الابرار (تفسیر) / ۵- وجوه و نظائر

۶- دیگر آثار

۱- اربعمین

بسیاری از نویسندگان، مفسران و عالمان دینی بر پایه حدیث پیامبر اکرم (ص) که فرمودند: هرکس که برای پاسخ به نیاز اُمت من، چهل حدیث را به یاد داشته باشد، خداوند در روز رستاخیز او را در زمره دانشمندان و عالمان دینی قرار می دهد،^{۱۸} از اینرو بسیاری از دانشمندان اسلامی با گردآوری و توضیح چهل حدیث خوب و مستند یا چهل موضوع که بیشتر پیرامون توحید، احکام، موعظه، عبادات و مانند آن است، کوشش کرده اند تا مشمول آن حدیث نبوی گردند.^{۱۹} چنین کتاب هایی را به نام «اربعمین» یا «اربعمون» (چهل) می خوانند.

میبیدی هم که خود از جمله مفسران، روایان و حافظان حدیث بوده، در پی اجرای این روایت گران قدر، دست به تألیف کتاب «اربعمین» زده است. متأسفانه از این کتاب، اکنون نسخه ای وجود ندارد تا آگاهی بیشتری درباره آن به دست آید. تنها از طریق گفته خود میبیدی که در تفسیر کشف الاسرار و در توضیح آیه ۴۱ سوره رعد، پس از نقل حدیثی که در آن واژه «اربعمون» به کار رفته است، با خبر می شویم چنین کتابی وجود داشته است. وی می نویسد: «اصلی عظیم است، این خبر در علوم حقایق و تمکین ارباب معارف و مآشر آن در کتاب «اربعمین» مستوفی گفته ایم. کسی که این بیان خواهد از آنجا طلب کند».^{۲۰}

برخی نویسندگان برپایه این باور نادرست که تفسیر کشف الاسرار از گفته های خواجه عبدالله انصاری است که میبیدی آن را گردآوری و نوشته است^{۲۱}، نقل قول پیشین را از خواجه انصاری داشته و از این رو «اربعمین» را هم جزء آثار او می دانند،^{۲۲} اما این نظر فراگیری نیست و دکتر انزلی نژاد و دیگران هم آن را نپذیرفته اند.^{۲۳} شاید چون جزء آثار خواجه انصاری هم، کتاب «الاربعمین فی الصفات» یا «کتاب الاربعمین فی دلائل التوحید» که مجموعه ای است از احادیث نبوی دیده می شود.^{۲۴} و نیز در طبقات الصوفیه اثر انصاری اشاره به دو کتاب دیگر او به نام های «اربعمون فی التوحید» و «اربعمون فی السنت» شده است، این پندار نادرست به ذهن کوشندگان و چاپگران آن، محمّد سرور مولایی و عبدالحی حبیبی راه یابد که «اربعمین» را هم از انصاری بدانند. برای آگاهی بیشتر بنگرید: لطایفی از قرآن: ۳۵ / یادنامه میبیدی، مقاله بنیاد باقر العلوم، ج ۱: ۱۲۰-۱۱۹ / کتابشناسی میبیدی: ۴۰-۳۹ / گزیده تفسیر کشف الاسرار (انزلی نژاد): ۱۷ / فرهنگ آثار، ج ۱: ۸۲ / زبده الآثار: ۱۳. (برای اربعمینات).

۲- طبقات الصوفیه

چنانکه آمده است، طبقات الصوفیه از تقریرات (گفته های خواجه انصاری و نگارش یکی از شاگردان اوست، از اینرو اگر نظر عبدالحی حبیبی که بر اثر پژوهش های خود پیرامون آثار انصاری و میبیدی در دیباجه طبقات الصوفیه بیان می دارد و می نویسد: چون در بین مضمون ها، لفظ ها، کلمات و طرز ادای مطالب و لهجه این کتاب و کشف الاسرار نزدیکی تمام و سلیقه یکسانی وجود دارد و میبیدی از شاگردان و معاصران انصاری است که در سال ۵۲۰ ق تفسیر او را گسترش و تقصیل داده، بعید نیست که گردآورنده و نویسنده طبقات هم او باشد.^{۲۵} و در جای دیگر می نویسد: در زبان کشف الاسرار و طبقات الصوفیه آن قدر نزدیکی لهجه، دستور، اصطلاح و کلمه و سبک و شیوه موجود است که پس از خواندن آن دو یقین به دست می آید که نویسنده هر دو، یک نفر بوده و یا اینکه هر دو در یک جادرس خوانده و در یک محیط زندگی کرده و فرهنگ لهجه آنها یکی بوده است. و یا اینکه میبیدی مضمون ها و عبارت هایی را عیناً از طبقات برگرفته است.^{۲۶}

اگر این دو سخن حبیبی را بپذیریم، باید گفت که طبقات الصوفیه هم اثر میبیدی است. اما دکتر رکنی یزدی و نویسندگان باقر العلوم، دلایل حبیبی را دایر بر نگارش طبقات بوسیله میبیدی نایبند می دانند و آن را نمی پذیرند.^{۲۷} اما از کنار هم گذاشتن این گفته ها و دیگر گمانه ها، هر پژوهشگری را به درنگ وای می دارد. بویژه آنکه آقایان عبدالحی حبیبی و محمّد سرور مولایی، کوشندگان چاپ های گوناگون طبقات در دیباجه های

درآمدی بر احوال و آثار و خوانش دونا‌مه خطی از ملا محسن فیض کاشانی و ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی -۱

نجوای سبکرو حان



سید مسعود رضوی

علمی و منزلت فرهنگی در این خاندان دارد. خود ملا محسن نیز از اقبال بلندی برخوردار بود، زیرا بجز دانشوران خویشتاوندی که رابطهٔ نسبی با وی داشتند، او دختر ملا صدرا ی شیرازی، حکیم بزرگ عصر صفویه را به زنی گرفت و وارد خاندان جلیل او شد. پس اعتبار سببی مهمی نصیبش شد و با جناقش فیاض لاهیجی نیز همسخن و رفیق فضایل وی بود. حقیقتاً خاندانی رشک انگیز

بودند، استاد و مرادشان، پدر همسرشان بود و خود نیز از اعظام دانشمندان آن زمان و تاریخ فرهنگ ایران بوده‌اند. فیض در کاشان متولد شد، سپس در قم علم‌اندوزی کرد و تا پایه و مایه‌ای یافت، راهی شیراز شد تا در جلسات درس سید ماجد بحرانی، علوم دینی و شریعت را بیاموزد. همان زمان به اکتساب علوم عقلی پرداخت و توفیق داشت نزد صدر المتألهین شیرازی فلسفه و حکمت‌آموزد لقب یا تخلص «فیض» را نیز از استاد و پدر همسرش گرفت. از دیگر استادانش می‌توان سه شاگرد نامدار شیخ بهایی، شهید ثانی، خلیل قزوینی و محمد صالح مازندرانی را نام برد.^۸

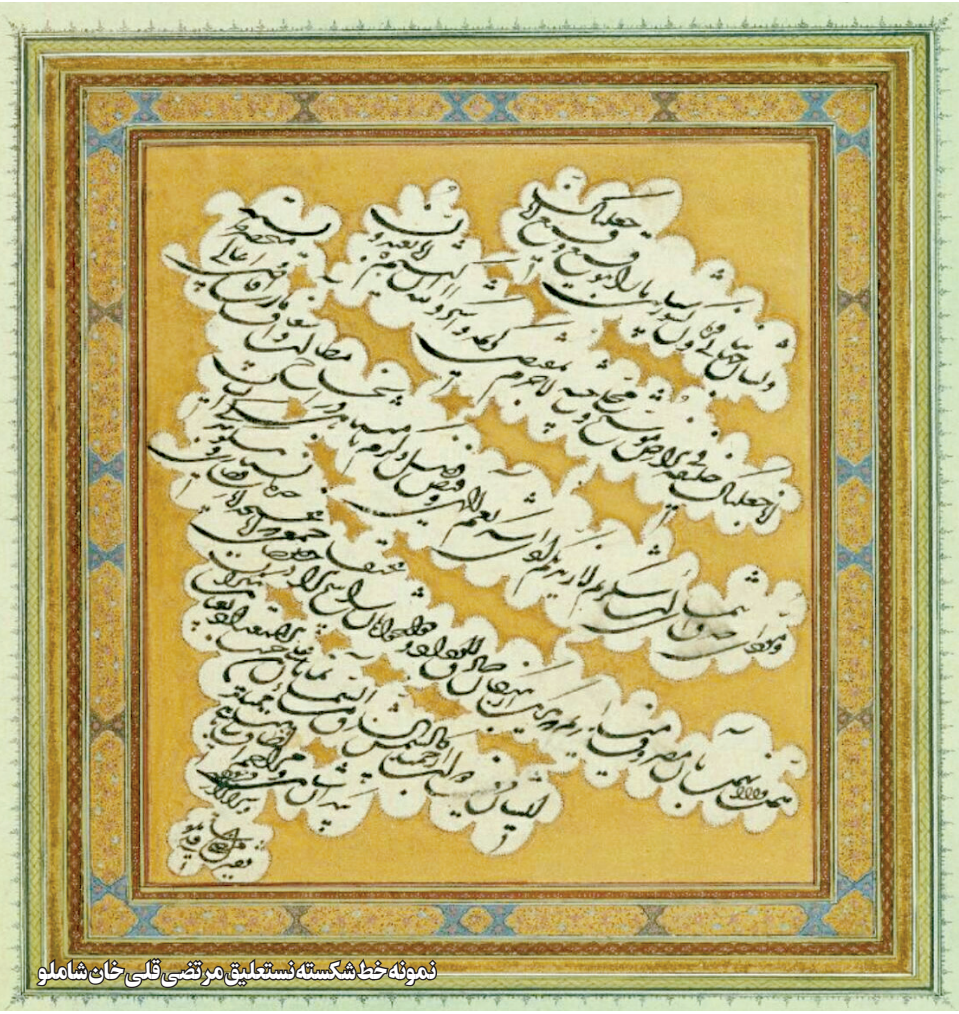
استاد صفادر تاریخ ادبیات ایران نوشته‌اند: «بحث در احوال و آثار فیض، به سبب کوشش پرداخته علمی او و به علت عمر دراز و شهرت و نفوذ فراوان و جانب‌داری‌ها و ستیزه‌جویی‌ها که با او شده، سخن را به درازا خواهد کشادید. شماره کتاب‌های او بسیار و ارزش بعضی از آن‌ها هم بسیار است. عدد کتاب‌هایی را که بعضی از عالمان از وی دیده‌اند تا به هشتاد برشمرده‌اند.^۹ وسید نعمت‌الله جزایری شاگرد فیض، شماره آن‌ها را تا دویست بالا برده است.^{۱۰}

فیض محدث و مفسر بزرگی بود. از دواستادش و نیز از شیخ بهایی و ملا محمد صالح مازندرانی و ملا محمد طاهر قمی و ملا خلیل قزوینی و شیخ محمد فرزند صاحب معالم، اجازه روایت حدیث اخذ کرده بود. علامه مجلسی و سید نعمت‌الله جزایری، شاگردان نامدار فیض نیز از او کسب اجازه روایت نموده بودند.^{۱۱} علاوه بر حدیث، فیض کاشانی از بزرگترین مفسران تاریخ شیعه بوده و اهمیت و تفسیر صافی و اصفی نیز مورد توجه همه علما و پژوهندگان دینی در چهار قرن اخیر بوده است.^{۱۲}

از جمله مهم‌ترین آثار فیض – که از فهرست مفصل عناوین کتب و رسائل وی برگزیده شده – می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد: الوافی در جمع و ترتیب احادیث کتب اربعه، الشافی که خلاصه وافی است. مفاتیح الشرائع، عین‌الیقین فی اصول الدین، الحق‌الیقین، بشاره الشیعه، المحجۃ البیضاء فی احیاء الاحیاء که تهذیبی از احیاء العلوم غزالی است، الحقایق، نقد الاصول، نوادر الاخبار، سفینه النجاة، جلاء القلوب، المشواق، المنتزع من رسائل اخوان الصفا، دیوان اشعار، مثنوی شراب‌طهور، آئینه‌شاهی، الانصاف، شوق‌العشق، تسنیم و...^{۱۳} «فیض در عرفان، و یا بهتر بگوییم در بحث‌های فلسفی خود که منجر به اشراق و عرفان می‌شد، بسیار متمایل به اندیشه‌ها و اثرهای محیی‌الدین بن‌العربی و طبعاً معتقد به «وحدت وجود» بود که نزد عالمان قشری از هر کفری زشت‌تر و از هر پلیدی پلیدتر است و این خود کافی بود که قشریان بر او بازنند و او را بمنزلی که در حدیث و فقه دارد، بدین سبب و به علت اشتغال به حکمت، ملامت و سرزنش کنند».^{۱۴}

فیض «بااین که فقیه و محدثی بزرگ بود، به علم اصول و اصولیان چندان اعتقادی نداشت و ادله احکام را منحصر به کتاب و سنت می‌دانست.^{۱۵} میرزا محمد تنکابنی گوید: «ملا محسن غنا» را جایز می‌دانست و این از فتوای غریبه اوست. و او را فتوای غریبه بسیار است: چنانچه بسیاری از آنها به حسب اقتضای مقامات مذکور گشت. و سببش آن بود که او را ذوق قهاقت نبود و جنبه معقول او غلبه داشت. گویند که ملا محسن در باغ‌های خود در وقت سحر مشغول به نماز شب بود و کنیزی برای او غنایم خواند و او در رکوع بود، می‌گریست و بسیار زاهد بود...»^{۱۶}

«فیض یکی از شخصیت‌های بارز اندیشه و دانش در سدهٔ یازدهم است. چنان که باید کوشش‌های او را در حکمت و علم، دنباله و نتیجه وجودی علم و فکر میرداماد و ملا صدرا از طرفی، و شیخ بهاء‌الدین عاملی و شاگردان او، و شیخ ماجد بحرانی و حوزه علمی وی از طرف دیگر، دانست که در وجود واحد فیض گرد آمد و او را یک تنه به جای چند تن از برگزیدگان دانش‌های عقلی و نقلی سدهٔ دهم و آغاز سدهٔ یازدهم هجری قرار داد، و پیداست که شخصیتی چنین که با چند جنبهٔ فکر و علم به کار پردازد دور از پذیرفتاری‌ها و ناپذیرفتاری‌های طبقات گوناگون عالمان نخواهد ماند. او هم محدثی جامع بود و هم فقیهی کامل و هم متنبع در کلام و اصول، و هم عارفی که به سرمشء حقایق عرفانی راه یافته و هم حکیمی اشراقی که استدلال و اثبات را از طریقه مشائیان به ارث برده و هم متفکری که گاه به خود آزادی بیرون جستن از قیدهای سنتی و تعلیمی می‌داده و بعد از سیر در دنیای ویژهٔ خود رخصت بازگشت به عالم عادی و رسمی به خویش می‌بخشیده است. به همین سبب است که نمی‌توان او را تنها دنباله‌رو ملا صدرا شمرد، بلکه او ادامه دهندهٔ مکتبی است در حکمت که آن را مکتب فلسفی اصفهان نامیده‌ام، و در همان حال «جامع» پرکاری است برای تدوین عالمانه و ظرفیانهٔ سنت‌های علمی که صاحبان علوم منقول در حوزه‌های علمی شیعه داشته و از راه تعلیم بدو رسانیده بودند».^{۱۷}



نمونه خط شکسته نستعلیق مرتضی قلی خان شاملو

استاد منزوی در تعریف و توصیف نامه، در فهرست نگاری خود نوشته است:

«نامه ناشناخته. شاید از یکی از آن دو تن (فیض و فیاض). نامه‌ای است عرفانی در سیر و سلوک آمیخته به نظم، در آن اشاره به بیماری طرف دارد».^{۱۸}

ناچاریم مجدداً بر این نکته تأکید کنیم که توضیح فوق به کلی بی‌اساس و مغلو ط است. اگر نگاهی سراسری به متن نامه می‌شد، این گونه باید معرفی می‌شد: «نامهٔ ملا عبدالرزاق لاهیجی، در پاسخ به نامهٔ ملا محسن فیض. نامه‌ای با عبارات و اشارات عرفانی، به نثر مسجع و آمیخته به شواهد منظوم که در آن از بهبود خود پس از بیماری سخن گفته و از احوال‌پرسی فیض سپاسگزاری کرده است.»

باری، در متن نامه، اشارهٔ صریح به نامهٔ سابق الذکر فیض و نام وی به عنوان مخاطب شده و ترتیب قرار گرفتن نامه در جنگ، به صراحت نشان‌دهندهٔ موضوع فوق است. نثر مشخص و مشخص فیاض و استشهدا به اشعار خود او نیز دلیل دیگری است بر انتساب نامه به فیاض لاهیجی، هر چند سر نمون یا عنوان نامه که به شنکرف بوده پاک و محوشده یا اصلاً کاتب فراموش کرده بنویسد، چرا که محل عنوان کاملاً خالی ست.^{۱۹}

نامه به نثر متفاوتی از نثر فیض نوشته شده و فارسی‌تر و رستار است. نثر فیض، علمایی و حکمی است، اما نثر فیاض پرشور و ادیبانه است. تحت تأثیر سعدی، سجع مرتب و لطیفی دارد و خال خال اشعار مناسب هم لایبای متن نهاده، در مجموع نیز کلمات عارفانه بر حکیمانه غلبه دارد و اشارات اخلاقی، اخوانی و عرفانی، بیانگر مشرب نویسنده است.

در شناخت احوال و آثار فیض کاشانی

ملا محسن، محمد بن شاه مرتضی بن شاه محمود، عالم و عارف و فقیه و شاعر بزرگ عهد صفویه، در سال ۱۰۰۷ قمری دیده به عالم گشود. خاندان و خانواده‌اش از بزرگان و دانشوران بودند. از جمله پدرش ملا شاه مرتضی، و فرزندش محمد علم‌الهدی، و برادرش ملا عبدالغفور و فرزند برادرش ملا محمد مؤمن پسر عبدالغفور، برادر دیگرش نورالدین کاشانی و پسر او ملا محمد هادی، نشان از تشخص

باری، این اجمالی از توضیحات و مسائل مربوط به نامهٔ فیض است به فیاض. میان این دو، مودت و محبت بسیار بوده و هر دو در حکمت و عرفان و اخلاق و ادب، از سرآمدان عصر خود به شمار می‌رفته‌اند. نامه‌ها و مکتوبات زیبای متعددی هم ردّ و بدل کرده‌اند که برخی باقی مانده است.^{۲۰} دونا مهٔ منظوم متبادل میان این دو تن در کتابخانهٔ مجلس هست...»^{۲۱}

متن نامهٔ فیض و پاسخ فیاض، محتوای اخوانی دارد و بیشتر از حیث ادب و آداب و لطافت کلام و امثال و اشعار، نکات شیرینی را شامل است. ذوق عرفانی در همهٔ عبارات و ابیات به وضوح غلبه دارد و نشان‌دهندهٔ آمیختگی کامل با حکمت است. این امر، یعنی ترکیب شرع و حکمت و حدیث، با شعر و عرفان و تلاثم و امتزاج میان اجزای عوالم متنوع معرفتی، یکی از ویژگی‌های بارز تصوف و عرفان در عصر صفوی است. ضمن این که اساساً در این دوره، ادبیات صوفیانه تغییر کرده و عنوان تصوّف و صوفی ابداع مثبت تلقی نمی‌شود و کمتر به کار می‌رود. فیض و فیاض هر دو حکیم و متکلمانی نثرنویس و بسیار استاد بوده‌اند. هم به تازی و هم به پارسی استوار می‌نوشته و به رموز بلاغت از سجع و ایجاز و انواع و تناسب‌ها، آشنا بوده و آثار متعددشان گواه این امر است. ضمن‌ها هر دو مذاق و گرایش عرفانی داشته و از شعر برای بیان مقاصد بهره می‌گرفته‌اند. شاعرانی تراز اول و بسیار باذوق بودند و به نوشتهٔ اغلب تذکرة نویس، از بهترین شعرای عصر خود محسوب می‌شده‌اند. مکتوبات سه‌گانه‌ای که در پی خواهد آمد، منعکس‌کنندهٔ چند مسئله است: یکی آراش دورهٔ نخست و پس از استقرار و شکوفایی صفویان، خاصه در عصر شاه‌عباس کبیر. دوم اعتلای نثر و شعر و شکوفایی ادبیات مدرسی و پارسی‌نویسی ادبی در میان علما و حکما (اهل مدرسه) سومین مسئله، پذیرش عرفان و طرائف آن به مثابه امکان تلطیف درس و بحث و شرع و زندگی. و بالاخره گستردگی رواج شعر در قرون نهم و دهم و یازدهم و رسوخ آن در اجزای زندگی، به نحوی که ترسّلات اخوانی و احوال‌پرسی‌های ساده هم مالا مال از نظم‌های زیبا و ابیات دل‌نشین است. استقبال شاملوا از فیض نیز نشانی از همین شوق شاعرانه است.

نامهٔ دوم که پاسخ فیاض به فیض است، از حیث نثر ممتازتر است.

کنندسیر و صفای چمن سبکرو حان

که بوی گل شده بر مرکب نسیم سوار

شده ست فیض سبکروحی آن چنان شایع

که نیست دیدن زاهد به طبع مستان یار
(دیوان لاهیجی، ص ۷۶)

در این مقاله، دونا‌مه، از حکمای نامدار دوران صفویه، دامادهای صدر المتألهین شیرازی، یعنی ملا محسن فیض کاشانی و آخوند ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی آمده که به ترتیب، نامه‌ای از فیض به فیاض و پاسخ فیاض به فیض است. متن این دو مکتوب، با خط خوش نستعلیق، علی‌رغم برخی بدنگاری‌ها و آسیب‌ها که به مخطوط وارد شده و یکی دو غلط که کاتب مرتکب شده، در جنگ مرتضی قلی خان شاملو درج است و استاد فقید کتاب‌پژوه و نسخه‌شناس، احمد منزوی، در مقدمهٔ جنگ، توضیح فهرست‌نگارانه‌ای دربارهٔ این دو نامه نیز ارائه فرموده‌اند. متأسفانه در اینجا هم مسامحه رفته و توضیحات مرحوم استاد منزوی دقیق نیست. دربارهٔ نامهٔ اول نوشته‌اند:

«نامه – از مولانا فیض – دامت ظلّه – که بایستی ملا محسن فیض کاشانی (۱۰۹۵ ق/ ۱۶۸۰ م) باشد، به «آخوندی فیاض – دامت برکاته» که بایستی ملا عبدالرزاق لاهیجی (۱۰۷۲ ق/ ۱۶۶۲ م) باشد. این دو تن، دودختر ملا صدرا (۱۰۵۰ ق/ ۱۶۴۰ م) را به همسری داشته، و به اصطلاح باجناق یکدیگر بوده‌اند.

در آن، نخست از بیماریش می‌پرسد و در پایان غزلی پیشکش او می‌کند با سرآغاز «به یاد منزل سلمی برآطال و من گِرم» و در میانهٔ مسائل عرفانی و پند و اندرز و این که: به دست خود تفسیر بیضاوی را نوشته‌ام و یقین می‌دانم عقرب به بهای ارزان فروخته خواهد شد»^۱. باری، باید گفت اولاً این نامه قطعاً از فیض است و دلیل قاطع، غزلی است که پیشکش کرده و در دیوان ملا محسن دیده می‌شود. البته غزل موجود و منتشره در دواوین چاپی – دو چاپ که در دسترس ما بود – تفاوت‌هایی با این نسخه دارد و بد نیست اگر ذیل تصحیح دیوان، تفاوت‌های مذکور هم لحاظ شود. چه‌آن که بسیاری بیت‌ها در ذیل این مکتوب، استحکام و استواری بیشتری نسبت به آنچه چاپ شده است دارد. تفاوت‌ها در شرح نامه آورده‌ایم.

نکتهٔ دوم این که توضیح زاید استاد منزوی در باب این عبارت که: «به دست خود تفسیر بیضاوی را نوشته‌ام و یقین می‌دانم عقرب به بهای ارزان فروخته خواهد شد»، ربطی به نامهٔ فیض ندارد و چنان که قبلاً دیدیم، عبارتی از نامهٔ عبدالباقی تبریزی به میرزا ابراهیم همدانی است و توضیح دادیم. اما چگونه و چرا اینجا قید شده؟ تنها می‌توان گفت که اهمال است و از سهوهای بسیار غریب!

نکتهٔ سوم که استاد منزوی اصلاً متوجه نشده، یازده بیت پایانی در ادامهٔ غزل فیض است. زیرا غزل ملا محسن تنها ۱۱ بیت دارد، حال آن که اینجا ۲۲ بیت آورده شده و در نسخهٔ مخطوط درج است؛ یعنی دو برابر اصل غزل. یازده بیت اول، به مطلع: به یاد منزل سلمی برآطال و من گِرم... با مقطع:

چه دور از کار می‌بویم به هرجا فیض بیهوده

بیا بهر سراغ دوست، گردخوشتن گِرم
در کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی به تصحیح محمد پیمان (کتابخانه سنایی ۱۳۳۸ خورشیدی) این غزل در صفحهٔ ۲۸۱، با ۱۳ بیت آمده است.

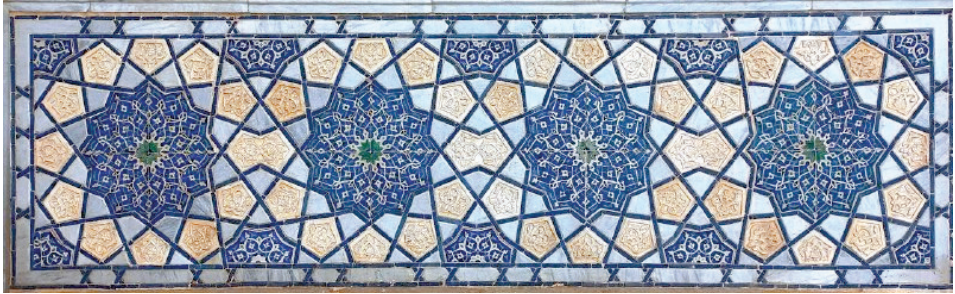
تخلص فیض به وضوح آشکار و این غزل نیز از غزل‌های معروف ملا محسن است. اما تکلیف یازده بیت بعد چه می‌شود؟ اگر کمی دقت می‌شد، این توضیح باید به فهرست اضافه می‌شد که یازده بیت اول، به خط نستعلیق خوش و خوانا، از ملا محسن و یازده بیت بعدی به خط شکسته نستعلیق، تنبّع و استقبال مرتضی قلی خان شاملو، از غزل فیض می‌باشد. در واقع، در پایان غزل فیض، نیم خطی خوش و شکسته آمده که خواندنش قدری دقت می‌طلبد و آن عبارت چنین است: «در بیان شوق و اشتیاق بخدمت وحید اقا». سپس بیت مطلع غزل بعدی که استقبال و تنبّع شعر فیض است به این ترتیب:

ز فیض حُسن خُلفت شهره هر انجمن گِرم

به یاد سرودقت، گرد هر سرومن گِرم
خلاصه این که این غزل از حیث استحکام و ارزش‌های ادبی و آرایه‌های شعر کلاسیک، به هیچ‌وجه هم‌تراز غزل فیض نیست، و در افتقار آن منظوم شده و سرودهٔ شاعری متوسط الاحوال چون مرتضی قلی خان شاملو است. قطعاً از اوست، زیرا تخلص وی در مقطع بیت غزل آمده:

«ظفر»، بر کلیهٔ تنگم، گر آن‌مه پرتواندازد

چوبینم روی پر فیضش، بهشتی در وطن گِرم.
ظفر، تخلص شاملو بوده است و او شاعری صاحب دیوان بوده، چنان که نصرآبادی در تذکرةٔ خود نوشته که دیوانش قریب به چهار هزار بیت است.^{۲۲} استاد منزوی نوشته‌اند: در دیباجةٔ دیوان او در این جنگ، شمار بیت‌های خود را قریب به بیست هزار از قصیده، قطعه، ترکیب، غزل، رباعی و مثنوی یاد می‌کند. نسخه‌هایی از دیوان او در دست است با دو تخلص «مرتضی» و «ظفر»...»^{۲۳} اتفاقاً همین مرتضی قلی خان، گزیده‌ای از مطالب کتاب مشهور ملا عبدالرزاق لاهیجی، گوهر مراد، را دلیل نام ظفر به فراهم آورده که نسخه‌های خطی آن موجود است.^{۲۴} مختصری از احوال او را در شرح و توضیحات نامه آورده‌ایم.



سوره احزاب

ماجرای عمده سوره مبارکه احزاب، همدستی لشکریان کفر و شرک علیه مسلمانان و هجومشان به مدینه منوره است که به پیشنهاد سلمان فارسی، خندقی کردند تا مانع از ورودشان به حریم شهر شوند و در یکی از آیات از موالی یاد شده است که به نحوی با موضوع این نوشتار ارتباط مییابد.

۲۲- اَدْعُوهُمْ لَآ اِبَائَهُمْ هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ فِیْ اَن لِّمْ تَعْلَمُوْا اَبَآئَهُمْ فَاَخَوَانِكُمْ فِی الدِّیْنِ وَ مَوَالِیْكُمْ: آنان (= پسر خوانندگان) را به [نام] پدرانشان بخوانید که این نزد خدا راست تر است و اگر پدرانشان را نمی شناسید، در آن صورت برادران دینی و دوستان و یاران شما هستند. (احزاب، ۵).

در دژ المنصور (ج ۲، ص ۱۵۰) و جامع البیان (ج ۵، ص ۳۳) در تفسیر بخش دوم این آیه چنین آمده است: «چون ایرانیان بر تازیان در آمدند، عربها نمی دانستند آنها را چه بنامند؛ خداوند فرمود: "اگر پدرانشان را نمی شناسید، در آن صورت برادران دینی و دوستان و یاران شما هستند." پس آنها را موالی نامیدند.» بدین ترتیب مبحث بسیار مهمی در تاریخ و فرهنگ اسلامی گشوده میشود که موضوع موالیان است.

نکته مهم وشایان ذکر در این مقوله آن است که هرچند ایران (ایران بزرگ از میانرودان تا چین)، سوریه و شامات، مصر و سپس آفریقا تقریباً به طور همزمان به تصرف اعراب و مسلمانان در آمدند، عمدتاً ایرانیان بودند که عنوان موالی یافتند؛ زیرا اقوام دیگر به سرعت در امواج و افواج عظیم عربی هضم شدند و عرب و عربزبان شدند؛ به طوری که امروزه از مراکش و موریتانی (در غرب آفریقا و کناره اقیانوس اطلس) تا مصر و سوریه، نه تنها خود را عرب می دانند، بلکه برخی مصریان به نوعی پایه گذار یان عربیسم هم می شوند! و قرنهای بخش هایی از اروپا مثلاً اسپانیا و پرتغال نیز عرب و عرب زبان می شود؛ اما ایرانیان با وجود پذیرش اسلام، میان آن و قومیت و زبان عربی تفاوت قائل شدند و به هویت ایرانی خود پایبند ماندند و از این روی به جهت تفکیک از عربها، موالی نامیده شدند. نکته دیگر اینکه ایران همچون یک صافی فرهنگی عمل کرد و هویت بومی مناطقی را که به اسلام دعوت کرد، دگرگون ساخت و به زبان و قومیتشان دست نزد؛ این است که مناطق شرق اسلامی در عین پذیرش دین مبین و پایبندی سرسختانه به آن، هویت ملی خود را هرگز از دست ندادند. این است که مسلمانان چین، شبه قاره هند، مالزی، اندونزی، برونی و جاهای دیگر در عین مسلمانی صادقانه، چینی و هندی و مالز یک و... باقی ماندند.

سوره صافات

در سوره مبارکه صافات، از گرفتاری حضرت یونس (ع) و دلیل رستگش از وضعیت پیش آمده سخن رفته که طی آن میفرماید:

۲۳- هَمَّانَا یُونُسَ از پیامبران بود. آنگاه که به سوی کشتی پُر گریخت، با آنها قرعه افکند و از بازندگان شد. فَالْتَقَمَهُ الْحَوْتُ وَ هُوَ مُلِیمٌ: [به دریایش افکندند] و ماهی او را بلعید، در حالی که در خور سرزنش بود! یا: نگوهرشگر خویش بود! و اگر از زمره تسبیح کنندگان نبود، قطعاً آرزوی که [خلاق] پُرانگیخته می شوند، در شکم ماهی می ماند... (صافات، ۱۳۹-۱۴۴)

از جمله مطالبی که برخی مفسران بدان پرداخته اند، مسیر گشت و گذار آن ماهی طی چند روزی است که حضرت یونس (ع) در شکمش بود که هرچند نشان از ناشنایی ایشان با جغرافیاست، اما به لحاظ اطلاعات جانبی، درخور توجه است و برخی مفسران به ذکر نام خلیج فارس پرداخته اند؛ نکته ای که درخور یادکرد در این نوشتار است.

فخر رازی در تفسیرش می نویسد: «ماهی او را به نیل مصر برد، ثم الی بحر فارس: بعد به دریای فارس، آنگاه به دریای بطائح، سپس دجله، آنگاه او را با آلوده در زمین نصیبین به بیابانش افکند...» (مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۳۵۷). همودر ذیل آیه شریفه «وَالْفُلُکَ الَّتِی فِی الْبَحْرِ یَمَآئِغُ النَّاسُ: کشتی هایی که در دریا روان اند، با آنچه به مردم سود می رساند...» (بقره، ۱۶۴) بحثی را راجع به دریاها و سپس خلیج هماغه مطرح می کند، و می نویسد: «الثالث: خلیج بحر ارض فارس و یُسَمَّى الخلیج الفارسی و هو بحر البصره و فارس... سوم خلیج دریای سرزمین فارس که خلیج فارس نام دارد و در دریای بصره و فارس واقع است؛ همانجا که مشرقش تیز و مُکَرَن (بلوچستان) است و در غربش عمان و بین این دو خلیج (یعنی خلیج ایل و خلیج فارس)، سرزمین حجاز و یمن و دیگر شهرهای عرب قرار دارد» (ج ۴، ص ۱۶۷-۱۶۸). میبیدی در کشف الاسرار در ذیل دو آیه دیگر مطالبی مشابه می آورد؛ یعنی دو آیه سوره انبیاء که درباره

ایران و قرآن

بخش نهم

ورزیده، و [گر نه] خدایی نیاز است و شما نیازمندید. و اگر روی برتابید، خدا گروه دیگری را به جای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود.» (محمد، ۳۶-۳۸) و اینک آیه آخر در تفاسیر:

۲۴- وَ اِنْ تَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرَکُمْ ثُمَّ لَا یَکُونُوا اَمْثَلُکُمْ: اگر روی برتابید، خدا گروه دیگری را به جای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود (محمد، ۳۸). ابوهیرمه می گوید: هنگامی که پیامبر (ص) این آیه را خواند: مردم پرسیدند: «ای پیغمبر خدا، اینها چه کسانی هستند؟» حضرت بر پای سلمان فارسی زد و فرمود: «او قومش!» آنگاه افزود: «لوان الدین معلقاً بالثریا، لئانه رجال من الفرس: اگر دین به ستاره پروین آویخته باشد، حتماً مردانی از ایران به آن خواهند رسید.» کنزالعمال (ج ۱۲)، کشف الاسرار (ج ۹، ص ۱۹۸) و سور آبادی (ج ۴، ص ۲۳۳۸).

ابوالفتوح رازی در روض الجنان (ج ۱۷، ص ۳۱۵) می نویسد: حضرت دست به سلمان زد و فرمود: «والله اگر ایمان در ثریا آویخته باشد، جماعتی از فارس دست به او یازند و او را دریابند.» علامه مجلسی در جلد ۲۲ بحار الانوار پس از ذکر پرسش و پاسخ مردم، می آورد: حضرت بر پای سلمان زد و فرمود: «او قومش. والذی

حضرت یونس (ع) می فرماید: «ذالنون (صاحب ماهی) را یاد کن آنگاه که خشمگین رفت؛ چنانکه گویی ما هرگز بر او قدرتی نداریم و تادر تاریکی هاندا در داد: معبودی جز تون نیست؛ منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم. فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک نُجِی الْمُؤْمِنِینَ: پس دعایش را بر آوردیم و از غصه نجاتش دادیم و مؤمنان را اینگونه می رهانیم.» (انبیا، ۸۷-۸۸). میبیدی می نویسد: «یقال: ان الحوت لما التقمه، سار به الی بحر النیل، ثم الی بحر فارس، ثم الی دجله، ثم القاه بنصیبین...» (ج ۶، ص ۳۰۲)؛ یعنی گفته می شود: چون ماهی او را بلعید، به سوی دریای نیل رفت، سپس دریای پارس...

نظام اعرج در غرائب القرآن می نویسد: «در برخی تفاسیر آمده و هر چند با نظر راهشناسان کاملاً هماهنگ نیست که آن ماهی یونس را به نیل مصر برد، ثم الی بحر فارس، ثم الی البطائح، ثم دجله» (ج ۵، ص ۵۷۶).

حائری تهرانی در مقتنیات الدرر ذیل همان آیات سوره صافات می نویسد: «ان السمکه اخرجته الی نیل، ثم الی بحر فارس، ثم الی بحر البطائح، ثم...» (ج ۹، ص ۱۳۷).



نمایی از مسجد کبک شیراز

سوره محمد (ص)

در این سوره مبارکه مدنی، سخن از بی ارزشی دنیا و بخل گروهی از مخاطبان و وعده جایگزینی کسانی دیگر سان، می رود که جمع کثیری از مفسران، ایرانیان را مصداق آخرین آیه دانسته اند؛ اما پیش از آن رواست که چند آیه مرتبط با آن نیز در نظر بیاوریم: «زندگی این دنیا الهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پروا دارید، [خدا] پاداش شما را می دهد و اموالتان را [در عوض] آنمی خواهد. اگر آن را از شما بخواهد و به اصرار از شما طلب کند، بخل می ورزید و کینه های شما را بر ملا می سازد. شما همان [مردمی] هستید که برای انفاق در راه خدا فرا خوانده شده اید. پس برخی از شما بخل می ورزند و هر کس بخل ورزد، تنها به زیان خود بخل

نفسی بیده، لوان الايمان معلقاً بالثریا... سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر ایمان آویخته به ثریا باشد...» در مجمع البیان (ج ۹، ص ۱۶۵)، الکشف و البیان (ج ۹، ص ۳۹) و سنن ترمذی (ج ۵، ص ۶۰) حدیث به همین شکل است.

حدیث مذکور در جامع البیان (ج ۲۶، ص ۴۲) بدین صورت روایت شده: «والذی نفسی بیده، لوان الذین تعلق بالثریا، لئانه رجال من اهل فارس... اگر دین به ثریا آویخته باشد...» روایت ثعلبی در الکشف و البیان (ج ۹، ص ۳۹) از ابوهیرمه چنین است: «... لوان الايمان معلقاً بالثریا، لتناول رجال من فارس: اگر ایمان به ثریا آویخته باشد، قطعاً مردمانی از ایرانیان به آن دست می یابند.» در تفسیر اثنا عشری (ج ۱۲، ص ۱۳۶)



حمید یزدان پرست

آمده: «لوان الدین عند الثریا، لتناول رجال من الفرس: اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، حتماً مردمانی از پارس (ایران) ...» در تفسیر بیان السعاده (ج ۱۳، ص ۲۷۷) آمده: حضرت دست بر سلمان زد و فرمود: «هذا و قومه، والذی نفسی بیده، لوان الايمان منوطاً بالثریا، لتناول رجال من فارس: ... اگر ایمان به ثریا بسته شده باشد...» این حدیث عیناً در کشف (ج ۴، ص ۳۳۱)، احسن الحدیث (ج ۱، ص ۲۹۰)، الجدید (ج ۶، ص ۴۷۳)، جوامع الجامع (ج ۶، ص ۵۴)، زبدة التفاسیر (ج ۶، ص ۳۶۷)، صافی (ج ۵، ص ۳۲)، الفرقان (ج ۲۷، ص ۱۳۹)، کنز الدقائق (ج ۱۲، ص ۲۵۳)، من هدی القرآن (ج ۱۳، ص ۲۷۸)، من وحی القرآن (ج ۲۱، ص ۸۴)، نور الثقلین (ج ۵، ص ۶۴)، منهج الصادقین (ج ۸، ص ۷۵۳)، نمونه (ج ۲۱، ص ۴۹۸) و هدايت (ج ۱۳، ص ۲۷۸) آمده است.

فخر رازی در مفاتیح الغیب (ج ۱۰، ص ۶۴) حدیث را این گونه نقل می کند: «لوان الايمان منوطاً بالثریا، لئانه رجال من فارس.» در تفسیر المنیر (ج ۲۶، ص ۱۳۹) به نقل از بهقی، ابن جریر و ترمذی، حدیث مذکور، این چنین روایت می شود: «لوان الدین عند الثریا، لتناول رجال من الفرس» و در تفسیر الوسیط (ج ۳، ص ۲۴۴۹) اینچنین روایت شده است: «لوان الدین فی الثریا، لئانه رجال من اهل فارس.»

در لباب التأویل (ج ۴، ص ۱۵) و الکشف و البیان (ج ۹، ص ۳۹) از قول حسن [بصری] آمده است: «ثم العجم: اینان ایرانیان هستند.» تفسیر المعین (ج ۳، ص ۱۳۷۲): «رجال من فارس.» در الکشف و البیان، از قول عکرمه، این آیه به «فارس والروم» نیز تفسیر شده است. در تفسیر اطبیب البیان (ج ۱۲، ص ۹۵) نیز یکی از وجوه، «قوم عجم و اهل فارس» آمده است. صفعلیشاه (ج ۱، ص ۷۰۴) می نویسد:

زوبرسیدند کاشان کیستند؟

گفت: غیر از قوم سلمان نیستند

یعنی اهل فارس باشند آن گروه

که از ایشان دین حق یابد شکوه

زین بیان، قصداً صفهان و فارس نیست

بلکه توحید و مقام معنویت

بود سلمان رسته از آب و گل او

داشت جادر شهر «منا» یکدل او

در ذیل همین آیه در البرهان (ج ۵، ص ۷۴)، الجدید (ج ۶، ص ۴۷۳) و مجمع البیان (ج ۹، ص ۱۶۴) از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «قد والله ابدل بهم خیر منهم، الفوالی: به خدا بهتر از آنها را آورد که موالی (ایرانیان) باشند.» باز الجدید (ج ۶، ص ۴۷۲) به نقل از ابوبصیر، از ایشان روایت کرده است: «ان تتولوا یا معشر العرب، یستبدل قوماً غیرکم، یعنی الموالی: [منظور قرآن این است که: ای گروه عرب اگر روی بگردانید، قومی جز شما را خواهد آورد، یعنی موالی (ایرانیان) را.] در تفسیر قمی (ج ۲، ص ۹۰۳) آمده که امام صادق (ع) به یعقوب بن قیس فرمود: «یا قیس، وان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لا یكونوا امثالکم، یعنی ابناء الموالی المعتقین: ای قیس، اگر روی بگردانید... یعنی فرزندان آزاد شده موالی (ایرانیان) ...» این حدیث در منابع دیگر تکرار شده است: نور الثقلین (ج ۵، ص ۶۴)، تفسیر صافی (ج ۵، ص ۲۳)، اصفی (ج ۲، ص ۹۷۱)، کنز الدقائق (ج ۲۱، ص ۴۵۲)، الجوهر الثمین (ج ۶، ص ۶۳)، الجدید (ج ۶، ص ۲۷۴) و البرهان (ج ۵، ص ۳۷).

مرحوم شهید مطهری از قول آن حضرت می نویسد: «این امر، یعنی پشت کردن مردم عرب به قرآن، تحقق پیدا کرد و خداوند به جایشان موالی (یعنی ایرانیان) را فرستاد و آنها از جان و دل اسلام را پذیرفتند.» (خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۷۰).

درباره استاد علی سلحشوری، آموزگار و سراینده بختیاری

شاعر بختیاری



امید سلحشوری نویسنده مقاله به همراه شاعر بختیاری استاد علی سلحشوری

اشاره: مطلب وارده زیر درباره یکی از آموز گاران و شعرای بختیاری است که باسختن وآموزش و شعر خود در ترویج ادب و فرهنگ کوشیده و در ترویج آثار وادبیات بختیاری وپارسی نقش آفرینی کحرده است.لذا با اعلام این که روزنامه اطلاعات متعلق به مردم ایران است باکمال افتخار به معرفی شاعر ارجمند جناب سلحشوری می پردازیم و از این که امکان درج اشعار بیشتری از ایشان میسر نبود، به ویژه اشعار نغز و ز یبای بختیاری که نیازمند توضیح و شرح است، از وی پوزش می خواهیم.

استاد علی سلحشوری مشهور به علی آقا، در روز آدینه هشتم فروردین ماه ۱۳۴۵ خورشیدی در خانواده ای بختیاری در روستای بیدکل از توابع شهرستان فارسان چشم به جهان گشود. وی در مورد زایش وزادگاه خود چنین سروده است:

من به سال یک هزار و سیصد و ده با چهار هجری شمسی به روز هشتم فصل بهار دیده بر عالم گشودم من به حکم ایزدی در سرای روستایی، کلبه ای تاریک و تار بود در بیلاقی ایران روستای کوچکی زندگی می کرد آنجا خانواری پنج و چار نام آن ده را بگویم بود سرخی سرخهیا حومه فارسان و میزد چ چار محال و بختیار او از شاخه هفت لنگ، بابادی باب، طایفه مُلُمُلی (راکی مالملی)، تیره سلچین، تَش بهلول، اولاد کربلایی فتحعلی است. علی سلحشوری در سال ۱۳۴۸ به استخدام کارخانه ذوب آهن اصفهان درآمد و در دهه هفتاد خورشیدی بازنشسته شد. اگرچه ایشان به هر دلیلی نتوانست دوره کلاسیک تحصیلی خود را بگذرانند، ولی از علاقه اش به تاریخ و به ویژه زبان و ادبیات فارسی کاسته نشد و همانند بسیاری از بختیاری ها باباشاهنامه نیز مانوس بود.وی چون از طبع شعری برخوردار بود تمایل داشت اشعارش را به رشته تحریر درآورد.او در سال ۱۳۵۰ و در سن سی و شش سالگی توانست گواهی نامه ششم ابتدایی اش را دریافت کند:

آرزویم بود درس ودانش و علم و هنر

لیک فرصت راندام آن مکان روز گار نی معلم نی مدراس نی قرار و نی فنون در تکاپو بود ایل دامدار و کشتکار مختصر گویم عزیزان من در آن کُها سهارا بی خبر عمرم رسیدی در حدود سی و چار بیشتر از گفته هایم بود در آنجا چنین باعرض و نظم و وزنی عاشقانه چون شعار یک هزار و سیصد و پنجاه و هشت منهای ده در صفاهان ذوب آهن من شدم مشغول کار من شدم مشغول کاری در دیار دیگری باز هم فرصت نبود ی بهر من در این دیار فرصتی کار بهر درس ودانشی نایافتم از فزونی کار کردن خسته می شد یود و تار سال دیگر چون پیامد سخت بودی بیشتر یادمی کردیم ما از آن گذشت سال یار آرزوی درس خواندن ماند یاران در دلم گشت استعادم من بادر دبی درمان دچار باز هم در گیرو دار کار و رنج زندگی سعی کردم تا بگیرم یاد از همکار و یار امتحانی دادم از بهر مدارک در کلاس شش کلاسی را گرفتم مدرکی با اعتبار با این حال، وی به تدریج آغاز به نگارش اشعار خود کرد و دفترهایی را از چامه ها به پایان رساند. او تنها به نگارش اشعار خویش بسنده نکرد، بلکه توانست در سال ۱۳۸۱بخشی از آنان را تحت عنوان «طوفان عشق» منتشر کند. اگرچه این کتاب شعرش (فارسی – بختیاری) جنجال برانگیز شد، ولی ایشان را از انتشار بخش های دیگر اشعارش، باز نداشت؛ زیرا چندین کتاب شعر دیگری همچون «سیمای عشق، فرزند عشق، آوای زردکوه، اسرار آمال، گلزار عشق و آوای اردم» را به چاپ رساند. استاد سبکی نوگرا دارد و کتاب های شعرش بیشتر جنبه اجتماعی و حاوی مضامینی مانند عشق ورزی، درستکاری و داد جویی است.تخلص وی در اشعارش «سلحشوری» است. کتاب «اسرار آمال» وی سرتاسر «بدون نقطه» است که می توان آن را تقننی مانند شعرای دوران صفویه و پس از آن دانست:

کسی کاو بهترین استاد کار است همانای جوان آموز گار است خطیر و خیر خواه و یار جانی که بعد از خالق پرورد گار است چنین استاد را بنماستایش که او بهتر ز هر اقوام و یار است که می باشد از آن استاد بهتر که هم مخدوم و هم خدمتگزار است نه د چون گام در صحن مدراس همه گامش متین و استوار است مدراس بوستان لاله باشد معلم صاحب این لاله زار است کند تقدیر و تجلیلش «سلحشور» که فرهنگ وی از آموز گار است سید محمد آدینه پور شاعر بختیاری در مدح و صفات علی سلحشوری به نظم گفته است:

به نام خداوند هفت و چهار خدای سلحشور عالی تبار

سخنور، سراینده نامدار در اقلیم ارزش خداوندگار ز دیدار او پیر گردد جوان به پاکی و نیکی بُود جاودان چو خوانی تو «اسرار آمال» او بُود مایه عزت و آبرو اهورایی آریایی منش نه از کینه گوید و نه از تنش به وقت هم اندیشی واتحاد به اشعار ایشان شود استناد و در هر نشست و بر خاستی نمودار عینیت از راستی چو حافظ، چو سعدی، چو ابن یمین شخیص و نفیس و امین و متین به خیام انسش بُودی نظیر بیانش بُود دلگشا، دلپذیر به عشقش به فردوسی نامدار زبان زد بُود بین هفت و چهار برای جلو گیری از کج روی بُود شعر او عطری از مولوی حقوق زنان را رعایت نمود در این باره راه نوبنی گشود کس و کار کلاز و مُنگشت اوست به توصیف او هر چه گویم نکوست بسی برتر از حد توصیف ماست فرستاده حضرت کبر یاست به پندار و گفتار و کردار نیک به رفتار نیک و به اشعار نیک به خدمت رسانی به ایل و تبار به حق هست یک چهره ماندگار و من همچو طفلی که در مکتبش کُتم توشه برداری از مطلبش گزند زمانه از ایشان به دور سلیمان وی و مور آدینه پور سلحشوری این را به مایاداد «چو ایران نباشدتن من مباد»

ملک محمد انصاری آرپناهی شاعر بختیاری نیز در توصیف علی سلحشوری چندین شعر جالب سروده است.نگارنده برای شاعر برجسته بختیاری که در حوزه شعر و ادب فارسی تلاش های فراوانی کرده است، آرزوی تندرستی و شادکامی دارد. همچنین از ریاست اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی و شهرداری زرین شهر خواهشمند است به پاس یک عمر کوشش شاعر بختیاری ساکن زرین شهر در راستای حفظ زبان و ادبیات فارسی، گویش بختیاری و اشعار بدون نقطه (اثر جاودانه اش) نکوداشتی در شأن و جایگاه وی برگزار و حتی پیشنهاد می شود برای حفظ و حراست از نام و یاد شاعر، خیابان، میدان یا مجموعه ای فرهنگی را به نام او مزین کرده تا نام و یاد وی در خاطر و ذهن نسل ها بماند؛ چرا که ادیبان چراغ روشن جامعه هستند. او همچون داراب افسر بختیاری اشعار ز یباییه لهجه و زبان بختیاری هم سروده و در پایان، توجه خوانندگان ارجمند را به بیت هایی از یک چکامه بلند از اشعار استاد علی سلحشوری در ذم بیسودی جلب می نمایم:

از آنچه می نگارم، گویا که درد دارم باناکسان ستیزم، ناآن که جان سپارم تا اینکه بیسواد است، تا این همه تضاد است محصول زحمت ما، آخر به کام باد است انسانیت نه این است، این رسم کی متین است حاصل بیسودی، آری برادر این است روزی سعادت آید، مهر و محبت آید از نومیان ماها، پیمان و وحدت آید شوق و هوس نماند، کار عبث نماند نیکی کنیدیاران، دنیا به کس نماند خواننده چون بخواند، منظور ما بداند خواهش که این مطالب، بر دوستان رساند این شعر چون سرودم، از بس غمین بودم چون این تضاد ها را، بادر و غم شهودم گفتاگر «سلحشور»، باسوز سینه و شور فر یاد و ناله ای بود، از مردمان دل کور

پيوست فرهنگي روزنامه اطلاعات چهارشنبه ۱۲ شهر يور ۱۴۰۴-سال صدم -شماره ۲۹۰۳۴

نکته

کهن ترین منبع اشعار ابوسعید ابوالخیر علی کاملی [پیشکش به علامه محمّد رضا شفیعی کدکنی که دوست دار همیشه ابوسعید است] مدّتی چند است که مشغول گردآوری و بررسی منابع کهن رباعیات منسوب به ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷–۴۴۰ ق) هستم. می گویم «منسوب» چون تا مشخص شدن تکلیف انتساب این رباعی ها به ابوسعید، نمی توان حکم مسلم الصدور داد. مقادیر قابل توجهی از اطلاعات در این زمین به دست آورده ام که به خواست خدا، طی مقاله ای منتشر خواهم کرد. اما غرض از نوشتن این جُستار: اهل ادب غالباً گمان دارند که کهن ترین منبع اشعار ابوسعید، اثر نواده او یعنی محمّد بن منور میهنی (بعد از ۵۰۰– بعد از ۵۷۴ ق) – که در ۵۷۴ ق کتاب خود موسوم به «اسرار التّوحید فی مقامات ابوسعید ابوالخیر» را نگاشته – است. (میهنی، ۱۳۷۱، ج ۱، ۲۰۲ و ۲۰۳) باید گفت که در واقع اثر دیگر نواده ابوسعید یعنی جمال الدّین ابیروح لطف الله بن ابی سعید بن ابی سعد (د. ۵۴۱ ق) از اسرار التّوحید کهن تر است، چرا که مؤلف این کتاب ۳۳ سال پیش از تحریر اسرار التّوحید درگذشته است. البتّه در کتاب «حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر» پس از آوردن شعری که در منابع دیگر نظیر اسرار التّوحید صریحاً به نام ابوسعید است، تصریح شده که ابوسعید هرگز شعری ن گفته، اما بیت – منسوب به او در منابع دیگر – تنها از زبان او آمده است. (ابرویح، ۱۳۸۶: ۱۲۲)

پس تا این جا کهن ترین منبع شعر ابوسعید ابوالخیر – گرچه بدون تصریح به اینکه شیخ آن را سروده – «حالات و سخنان ابوسعید» است.

اما در واقع باید گفت کهن تر از این کتاب، منبعی دیگر نیز هست که اولاً شعر ابوسعید را ثبت کرده و ثانیاً تصریح کرده که شاعر این شعر، خود شیخ است. این منبع که مصحّح آن نیز در پاورقی حکایت معروف «شعر نوشتن ابوسعید بر ظهر نامه درویشی حمزه نام»^۱، به قدمت آن اشاره کرده، «طبيب القلوب» – کهن ترین اربعین حدیثی شناخته شده به زبان فارسی – نگاشته ابوالفتح محمّد بن محمّد الخزیمی الفراوی (د. ۵۱۴) است که با تصحیح مجتبی مجرّد به چاپ رسیده است. در این منبع که حدود هفتاد سال پیش از اسرار التّوحید به نگارش درآمده، حکایت بیت نگاشتن شیخ ابوسعید بر ظهر نامه یکی از بزرگان، ثبت گردیده و تصریح شده که این بیت از ابوسعید است. ذیل این حکایت، برای بهره خوانندگان آورده می شود:

«حکایت: یکی از بزرگان به نشابور، رقعۀ نوشت به شیخ ابوسعید قدس الله روحه. بر صدر رقعۀ، نوشت مر تواضع را که: «تُرَابُ قَدَمِهِ» یعنی نویسنده رقعۀ، خاک قدم توست. شیخ ابوسعید بر ظهر آن رقعۀ نوشت این بیت را و به وی فرستاد، بیت:

گر تو خاک قدمی، خاک تو را خاک شدم چون که من خاک تو را خاک شدم، پاک شدم شیخ در همه عمر، بیت از خاطر خود، همین گفت.» (فراوی، ۱۳۹۸: ۸۲)

بر اتم که پس از این، بخش هایی از یافته های خود را پیش از انتشار مقاله به صورت های چنین جُستاری، در این کانال منتشر کنم. ان شاء الله.

۱- این شخص در اسرار التّوحید، حمزۀ التّراب نام دارد و در حالات و سخنان، حمزه. در طبیب القلوب نیز نام او ذکر نشده و تنها یکی از بزرگان نشابور معرفی شده است، که در بالا آوردیم.

منبع: جمال الدّین ابیروح لطف الله بن ابی سعید بن ابی سعد. (۱۳۸۶). حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر. تصحیح و تعلیق محمّد رضا شفیعی کدکنی. چاپ هشتم. تهران: سخن. فراوی، ابوالفتح محمّد بن محمّد خزیمی. (۱۳۹۸). طبیب القلوب. تصحیح و تحقیق مجتبی مجرّد. چاپ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار با همکاری نشر سخن.

میهنی، محمّد بن منور. (۱۳۷۱). اسرار التّوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر. تصحیح و تعلیق محمّد رضا شفیعی کدکنی. دو جلد. چاپ سوم. تهران: آگاه.





دکتر محمد محمود هاشمی

شاه اسماعیل صفوی پایه گذار سلسله صفویه است. صفویان یک حکمرانی قدرتمند را بنا نهادند و مرزهای قلمروشان را به مرزهای ایران تاریخی رساندند. در پی به قدرت رسیدن صفویه ایران تاریخی پس از ۹۰۰ سال دوباره ققنوس وار از میان خاکسترش برخاست. پایه‌های این قدرت تازه تأسیس بر طریقت صفویه، مکتب تشیع و اندیشه سیاسی حکمرانی ایرانی بود. در زمانی که در مرزهای ایران حکومت قدرتمند عثمانی بر قسمت اعظم فلات اتاتولی سیطره داشت و سپاهیان سلطان عثمانی تا قلب اروپا در حال پیشروی بودند به شکلی که قدرت نظامیشان لرزه بر اندام اروپاییان انداخته بود، تأسیس و تثبیت سلسله صفویه شیعی مذهب در ایران تاریخی مانعی بزرگ در انحلال ایران در قلمرو سلاطین عثمانی شد.

اسماعیل اول در سنین نوجوانی در رأس مریدان صوفی مشرب و کوچ نشین قزلباش تلاشش را برای در دست گرفتن زمام قدرت در ایران آغاز کرد. قبل از وی پدر بزرگ، پدر و حتی برادر اسماعیل برای به دست آوردن قدرت تلاشهای ناکامی کرده و جانانشان را بر سر این کار نهاده بودند. اما در این زمان نشئت و اختلاف در میان رقیبان سلسله صفویه که ترکمانان آق قویونلو بودند، در کنار انسجام مریدان قزلباش زمینه را برای پیروزی صفویه فراهم ساخت و در سال ۹۰۷ ق. اسماعیل اول با غلبه بر ترکمانان و تصرف تبریز سلسله صفویه را بنا نهاد و مذهب تشیع را به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام کرد.

اسماعیل در خردسالی به همراه برادرانش از زندان ترکمانان خارج شده بود و برادر بزرگترش علی تلاش کرد تا قدرت خانوادگی صفویان را احیاء کند ولی شکست خورد و کشته شد. مریدان صفویه نتوانستند اسماعیل خردسال را در اردبیل مخفی کنند و سپس او را به گیلان بفرستند تا در آنجا بتوانند به صورت مخفیانه اسماعیل را حفظ کنند و مطابق با اعتقادات صفویان وی را پرورش دهند.

کتابشناخت

بین سال‌های ۵۸۴ تا ۶۰۰ قمری، ابوحنیفه عبدالکریم بن ابی بکر مجموعه‌ای از رباعیات را با عنوان مجمع الرباعیات گردآورد و به حاکم انگوریه (انکارای امروزی) یعنی محیی الدین بن قلیج ارسلان سلجوقی تقدیم کرد.

از این کتاب کهن سال که تند باد حوادث و گذر روزگار او را قش را بر باد کرد تنها چهار برگ باقی مانده و همین چهار برگ گواهی است بر روایی و رونق زبان و ادب فارسی در دستگاه دیوانی سلاجقه و منطقه آناتولی.

قالب رباعی از دیرباز طرفداران بسیار داشته و بسیاری از شاعران و عالمان و عارفان در آن طبع آزمایی کرده‌اند. از پررونق‌ترین دوره‌های رباعی سرایی همین سده ششم هجری است. برگ‌های بازمانده از مجمع الرباعیات که کهن‌ترین مجموعه رباعیات فارسی است روایتی اصیل از مجموعه‌سازی را پیش چشم می‌آورد و به بررسی سابقه رباعی سرایی در تاریخ کمک می‌کند.

پژوهشگر ارجمند دکتر بهروز ایمانی یک بار در سال ۱۳۸۹ این اوراق کهن را به صورت مقاله‌ای منتشر کرده بودند و اکنون همان را با تجدید نظر در مقدمه، متن و مؤخره به یاری نشر محترم ادبیات منتشر کرده‌اند.

در این کتاب ۵۵ رباعی نقل شده است که متأسفانه هفت تا از آنها ناقص و ناخواناست ولی همان تعداد رباعی سالم و

سیمای دوگانه یک حکمران

اسماعیل به لحاظ ویژگیهای ظاهری اش در چشم مریدان فردی نظرکرده و مقدس به حساب می‌آمد. وی نوجوانی سرخ موی، سفید روی و میش چشم (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۸۷) و دارای تناسب اندام و دلیر بود و با آداب جنگاوری و سلحشوری پرورش یافته و تیراندازی زبده بود. (سرور، ۱۳۷۴: ۱۲۴) مهمتر آنکه با توجه به تعلیمات صفویان خود را مرشد کامل مریدان فرقه صفویه می‌پنداشت و همین امر به او قدرت روحی قابل توجهی بخشیده بود که این اطمینان قلبی او به مقدس بودنش مریدان صفوی را بیشتر مجذوب او می‌کرد، به شکلی که او را فردی فرانسائی می‌انگاشتند و برای اجرای اومارش از انجام هر کاری دریغ



نمی‌کردند. یک بازرگان ونیزی معاصر با این دوره درباره اسماعیل و لشکریانش مطالب جالب توجهی را بیان کرده است:

« همه مردمش و به ویژه سربازانش به این صوفی مثل خداوند عشق می‌ورزند و احترام می‌گذارند و عده زیادی از سربازانش بدون زره به میدان جنگ می‌روند و به این امید

که مولایشان اسماعیل در جنگ نگهدارشان باشد... علاوه بر این، همه و بخصوص سربازانش او را فنانا پذیر می‌دانند. » (سیوری، ۱۳۹۸: ۲۳) این نوع باور در مورد اسماعیل اول، از سپاهیان وی در اذهان هواداران صفویه نیرویی شکست ناپذیر پدید آورده بود و در جنگهای مختلف به آنها روحیه ای مضاعف می‌داد، به ویژه آنکه سپاه اسماعیل در جنگا پیروز شدند و قلمرو ایران تاریخی به تصرف سپاهیان صفویه درآمد و طرفداران کوچ نشین صفویه در اتاتولی نیز به حمایت از صفویان تحرکات خود را به نفع اسماعیل صفوی آغاز کردند به شکلی که سلطان سلیم، حاکم عثمانی، برای مهار نافرمانی آنها تصمیم به رویارویی با صفویان

شکست چالدران اسماعیل را افسرده کرد و از این زمان شخصیتی متفاوت از خود نشان داد. وی اداره امور مملکت را به زیردستان قزلباش و دیوانسالاران سپرد و اوقات خود را صرف خوش گذرانی های افراطی و شرابخواری کرد. وی بر خلاف گذشته میلی به فرماندهی نظامی و لشکرکشی از خود نشان نداد و به انزوا روی آورد. باور تعداد قابل توجهی از مریدان و سپاهیان صفوی نیز درباره مقدس بودن اسماعیل آسیب دید و حتی فرماندهان عالی رتبه قزلباش به تدریج حالت اطاعت و ارادت محض خود را نسبت به شاه صفوی از دست دادند و بر سر قدرت با یکدیگر و با دیوانسالاران وارد کشمکش شدند. کار اختلاف آنها چنان بالا گرفت که میرزا شاه حسین اصفهانی؛ که از هم پیاکلی با شاه توانسته بود، اعتمادش را جلب کرده و باقی ارادتمندان را به اطاعت خود درآورد؛ علی‌رغم مراجع ویژه شاه به وی یک سال قبل از مرگ بنیانگذار سلسله صفویه به دست قزلباشان کشته شد. شاه اسماعیل اول عمری کوتاه داشت و روی آوردن وی به شرابخواری و خوشگذرانی های افراطی وی را به کام مرگ کشید. وی در حالی در رجب سال ۹۳۰ ق. درگذشت که باور خود و هوادارانش درباره ی قدرت ماورایی وی به شدت آسیب دیده بود . پس از مرگ او فرماندهان سپاهی قزلباش برای به دست آوردن قدرت به جان یکدیگر افتادند در حالی که جانشین خردسال وی؛ شاه تهماسب اول؛ توانایی مهار درگیری های داخلی مریدانش را نداشت و سالها طول کشید تا با تغییر سیاست در حکمرانی صفویه بار دیگر اقتدار حکمرانی این سلسله را احیاء کند.

پی‌نوشت:

۱. شناسان، جهانگشای خاقان، به کوشش الله دتا مضطر، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴

۲. سرور، غلام، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴

۳. سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۹۸

مجمع الرباعیات

خوانامخاطب را با رباعی سرایانی گم نام چون بدیع انگوریه ای، محمود انگوریه ای، محیی انگوریه ای، روحی غزنوی، میرخواجۀ سمرقندی و... آشنائی می‌کند، همچنین رباعیاتی نواز چند تن از شاعران از جمله عایشه مقریه، ابن خطیب گنجه، امام علی هیصم، عمادی شهر یاری، سید حسن غزنوی، عبدالواسع جبلی و مسعود سعد سلمان عرضه می‌کند که در دیوان آنها نیست و جایی به نام ایشان نقل نشده است. ضمناً چند رباعی دارد که به غلط به سرایندگانی دیگر از جمله مولانا منسوب است.

این کتاب برای تحقیق در مشاغل سده ششم و رباعیات شهر آشوبی نیز به کار می‌آید. پیشگفتاری کوتاه و کافی دارد و مقدمه‌ای پروپیمان که در آن به مباحثی چون ساختار رباعی نامه‌ها همچنین گویندگان، موضوعات، دستنویس و رسم الخط مجمع الرباعیات پرداخته است. مجمع الرباعیات را هم با نزهة المجالس مقایسه کرده و نشان داده که احتمالاً جمال خلیل شروانی در تبویب و ترتیب نزهة المجالس به مجمع الرباعیات نظر داشته است. تصویر دستنویس پس از متن آمده. پس از آن نمایه‌ای مشتمل بر نام‌ها و جای‌ها و پیشه‌ها و کتاب‌ها، واژگان و اصطلاحات و تعابیر بلاغی آمده است. سپس کشف الابیات و سپس تر کتاب نامه.

مشخصات کتاب:

مجمع الرباعیات، گزیده ابوحنیفه عبدالکریم بن ابی بکر، پژوهش بهروز ایمانی، انتشارات ادبیات، ۱۴۰۴.

به بهانه ثبت جهانی منظر طبیعی و فرهنگی هورامان در یونسکو

لزوم توجه به توسعه پایدار روستایی در هورامان

فواد شمس*

تاریخ و جغرافیای هورامان چنان چشم‌انداز طبیعی و فرهنگی ساخته که شایسته ثبت جهانی یونسکو شد. میراثی برای همه ایران که باید حفظش کنیم. زیست مردم در هورامان به دلیل جغرافیا خاص همواره نوعی تطبیق با طبیعت را به مردمان این دیار یاد داده و برای همین است که هم طبیعت این منطقه همچنان جزو بکرترین مناطق ایران است، هم فرهنگ و سبک زندگی مردمانش اصیل مانده. همچنین زبان هورامی به عنوان یکی از قدیمی ترین زبان‌های بومی ایرانی زنده مانده. این همه ترکیبی نادر است که نباید از بین برود.

امادراین چند وقت با هجوم بدون برنامه‌ریزی گردشگران و کم توجهی به ظرفیت اکولوژیکی منطقه هورامان نگرانی به وجود آمده که هم طبیعت بکر این منطقه آسیب ببیند هم سبک زندگی اصیل مردمان بومی خدشه دار شود. معیشت سنتی در بیشتر روستاهای منطقه در حال نابودی است. هجوم بیش از حد گردشگر به منطقه‌ای که ظرفیت چنین جمعیتی را ندارد، آن هم بدون هیچ برنامه‌ریزی مشکلاتی ایجاد کرده.

گردشگری انبوه و بدون برنامه‌ریزی آفت هورامان شده. هورامان از نظر جغرافیایی و اقلیمی منطقه‌ای کوهستانی خاص است؛ منابع آب و خاک و جنگل آن بسیار محدود است. هزاران سال هم جمعیت این منطقه متناسب با این ظرفیت خاص محدود مانده. نمی‌شود طی چند سال ناگهان صدها هزاران برابر جمعیت اضافی بر ظرفیت اکولوژیکی به آن تحمیل کرد. متأسفانه در سال‌های اخیر با تبلیغات بی حساب اینستاگرامی تعداد زیادی گردشگر بدون برنامه به آن جا هجوم آوردند. بیم آن می‌رود که همان بلایی که سال‌های گذشته بر سر برخی مناطق شمال ایران در گیلان و مازندران آمد، به هورامان هم آسیب برساند. زباله و پسماند به دلیل شیب کوهستانی بالای زمین این ناحیه معضل مضاعف است. کمبود آب و دیگر آلودگی‌های محیط زیستی به مرز بحران رسیده.

از طرف دیگر بحث فرهنگی و اجتماعی جامعه هورامان است. به جرات می‌توان زبان هورامی را یکی از اصیل‌ترین زبان‌های ایرانی بازمانده از دوران باستان دانست. هورامی می‌تواند گنجینه لغات و اصطلاحات سرزمین مادری اصلی ایران باشد. اما متأسفانه بابت توجهی به آن شاهد نابودی زبان و حتی فرهنگ و سبک زندگی اصیل هورامان هستیم که در واقع به یکی از گنجینه‌های بی‌نظیر فرهنگ ایرانی آسیب می‌زند.

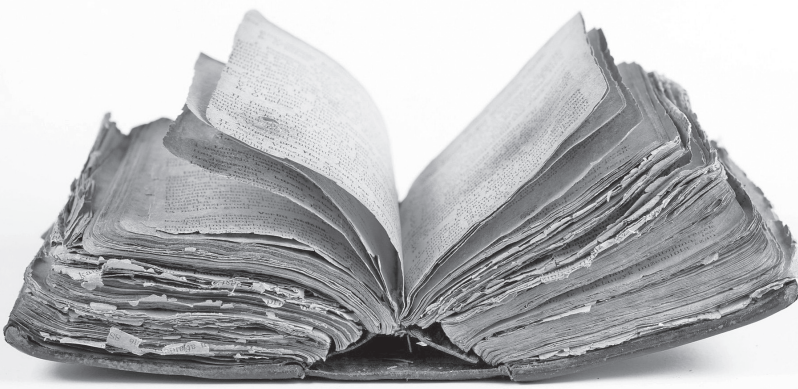
بدون اغراق زبان هورامی چنان غنایی دارد که برخی متون کهن فارسی رامی‌توان با کمک از زبان هورامی که جزو معدود زبان‌های بازمانده از ایران باستان است درک کرد. از طرف دیگر برخی مناسک مذهبی و عرفانی که ریشه در فلسفه و عرفان اصیل ایرانی دارد جزو میراث معنوی هورامان است. به دلایل جغرافیایی در طول تاریخ جمعیت گویشوران هورامی همواره بسیار کم بوده و اکنون بیم آن می‌رود که این زبان و فرهنگ رو به انقراض برود.

هورامان چه از منظر طبیعی چه از نظر فرهنگی و سبک زندگی منطقه‌ای از مناطق نادر ایران است. در نتیجه واقعاً ثبت میراث جهانی شدن آن از طرف یونسکو بی دلیل نبوده و این ثبت می‌بایست موجب دقت بیشتر برای یک برنامه‌ریزی جدی در راستای توسعه متوازن گردشگری و توسعه پایدار روستایی در این منطقه می‌شد. اما متأسفانه گویا برعکس عمل کرده.

قطعا هیچ مخالفتی با اصل گردشگری در هورامان ندارم، بلکه گردشگری را هم از لحاظ اقتصادی به نفع مردم هورامان می‌دانم، هم آن را فرصتی برای همدلی تمام ایرانیان و بالا رفتن امنیت ملی می‌دانم. اما این همه نیازمند برنامه‌ریزی توسعه پایدار روستایی است. در کنار توسعه پایدار و درست زیرساخت‌ها باید فکری برای حفظ محیط زیست و میراث معنوی هورامان کرد.

نباید تنها به فکر سود کوتاه مدت بود. باید براساس اصول توسعه پایدار روستایی، هورامان را حفظ کرد. در جهان این تجربه وجود دارد. برای گردشگران مقررات حتی سخت‌گیرانه وضع می‌کنند. حتی اصالت زندگی سنتی روستاها را حفظ می‌کنند. روستاهای ژاپن و سوئیس را ببینید. در این کشورهای بسیار مدرن هنوز اشکال اصیل زندگی سنتی حفظ شده. در هورامان هم باید چنین کاری کرد. باید اصول توسعه پایدار روستایی را از تجربیات تمامی کشورهای دیگر جمع کرد بر جغرافیا و سبک زندگی بومی ایرانی و هورامی تلفیق کرد.

نباید یک منطقه مثل هورامان که هزاران سال توانسته پایدار بماند را ظرف چند سال مصرف کرد و تماش کرد. جغرافیا، محیط زیست، معماری ناب، زبان اصیل، فرهنگ و میراث معنوی هورامان را نباید قربانی گردشگری انبوه و بی برنامه کرد. * کارشناس ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی گردشگری



تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز سه‌شنبه ۱۲ شهریور ۱۳۶۴ (برابر با ۱۷ دی‌چهره ۱۴۰۵، ۳ سپتامبر ۱۹۸۵) نقل شده است.

علت خاموشی‌های اخیر برق اعلام شد

سرویس اقتصادی - در پی خاموشی‌های مکرر برق در روزهای اخیر، شرکت توانیر ضمن اعلام دلایل بروز خاموشی‌ها خواستار همکاری بیشتر مردم برای کاهش خاموشی شد.

سختگوی شرکت توانیر در تماسی با سرویس اقتصادی اطلاعات اعلام کرد: علت اصلی خاموشی‌های اخیر برق بروز اشکال فنی در برخی از نیروگاه‌ها است. ضمناً گرمای مجدد هوا و بالا رفتن مصرف برق از یک‌سو و پایین آمدن آب سدها و کمبود تولید نیرو از طریق سدها از سوی دیگر باعث تشدید خاموشی‌ها شده است.

وی همچنین اظهار امیدواری کرد با برطرف شدن نقایص فنی نیروگاه‌ها و همکاری صمیمانه مردم صرفه‌جویی برق تا پایان هفته جاری به مقدار قابل توجهی از میزان خاموشی‌ها کاسته شود.

یک عده در داخل حوزه می‌خواهند درک سیاسی نباشد در حالی که حوزه محور انقلاب بوده است

مشهد - خبرنگار اطلاعات: گروه کثیری از مدرسین و طلاب حوزه علمیه مشهد مقدس، در محل مدرسه علمیه میرزا جعفر مشهد با رئیس‌جمهوری دیدار کردند.

در این دیدار حجت‌الاسلام خامنه‌ای سخنان مبسوطی پیرامون نقش حوزه‌های علمیه در پیروزی انقلاب اسلامی ایراد کرد.

رئیس‌جمهوری در بخشی از سخنانش با تأکید بر ضرورت مطالعه و آشنایی با مسائل سیاسی گفت: شما امروز در هر رتبه‌ای که هستید بدانید وارث یک حوزه گراندی می‌باشید که برای طراوت کنونی آن زحمت بسیاری کشیده شده است. وی افزود: در حال حاضر کسانی هستند که از همین مقدار درک سیاسی حاکم بر شما ناراحتند. یک عده در داخل حوزه می‌خواهند شما به درک سیاسی بی‌اعتنا باشید و خود را از انقلاب کنار بکشید. در حالی که حوزه محور انقلاب بوده است.

وی ادامه داد: آدم‌های راحت‌طلبی که هیچ‌گاه تن به زحمت ندادند و یک سخن درشت به خاطر خدا تحمل ننموده‌اند و حتی یک سیلی در راه خدا نخورده‌اند، این دل‌های مریض امروز هم در گوشه و کنار برای فتنه‌انگیزی علیه مسئولین نظام پیدا می‌شوند.

تشریح زمینه‌سازی‌های رژیم عراق برای تجاوز گسترده ۳۱ شهریور ۵۹

سرویس سیاسی - دکتر سید کمال خرازی، سرپرست ستاد تبلیغات جنگ بعد از ظهر دیروز ضمن شرکت در یک کنفرانس مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی با حضور نمایندگان رسانه‌های همگانی داخلی و خارجی به تشریح انگیزه و زمینه‌سازی‌های رژیم عراق برای تجاوز گسترده ۳۱ شهریور ماه سال ۵۹ به ایران پرداخت و به سئوالات مختلف خبرنگاران پاسخ گفت.

بر اساس این گزارش، سرپرست ستاد تبلیغات جنگ ابتدا با اشاره به تجاوزات مکرر رژیم عراق قبل از حمله گسترده ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ به شهرهای مرزی کشورمان، گفت: شاید امروزه در این که روز ۳۱ شهریور ماه سرآغاز تجاوز عراق به خاک جمهوری اسلامی ایران بود، کسی تردید نداشته باشد ولی تجاوز عراق در ۳۱ شهریور ماه زمینه‌هایی داشت که عراق از قبل آنها را آماده کرد؛ از جمله این زمینه‌ها تجاوزات مکرر مرزی بود که از روزهای اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد و تا ۳۱ شهریور ماه ادامه داشت.

وی افزود: ما طی روزهای اول پیروزی انقلاب جمعا ۶۳۶ مورد از تجاوزات مرزی عراق علیه ایران را اعم از تعرض‌های زمینی هوایی و دریایی ثبت کرده و طی یادداشت و اعتراض‌هایی به وزارت امور خارجه عراق تسلیم کردیم. بر این اساس اولین تجاوز مرزی عراق به خاک جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۳۱ فروردین ۵۸ یعنی درست روز پس از پیروزی انقلاب صورت گرفت که عراق در آن روز شهر مرزی مهران را مورد تعرض هوایی قرارداد.

پلیس سعودی یک ساختمان حجاج ایرانی را تصرف کرد

مدینه - خبرگزاری جمهوری اسلامی: پلیس عربستان سعودی یک ساختمان استیجاری زائران ایرانی در مدینه را بدون اینکه دلیلی ارائه دهد، تصرف و از اسکان زائران ایرانی در آن جلوگیری کرد.

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی به نقل از سرپرست ستاد حج در مدینه، این ساختمان که قرار بود ۶۰۰ نفر از زائران ایرانی حرم حضرت رسول (ص) در آن اسکان داده شوند، قبلاً از صاحب آن به اجاره گرفته شده بود.

بر پایه این گزارش مسئولان محلی دولت عربستان درباره این عمل غیرمنتظره پلیس مدینه سکوت اختیار کرده‌اند و حتی به شکایات مسئولان ستاد حج جمهوری اسلامی ایران نیز پاسخ ندادند.



برداشت پسته از باغات خراسان شمالی - عکس: مریم داورنیا/مهر

دل من ز تابناکی به شراب ناب ماند

نکند سیاهکاری که به آفتاب ماند

نه ز پای می‌نشیند نه قرار می‌پذیرد

دل آتشین من بین که به موج آب ماند

ز شب سیه چه الم؟ که فروغ صبح رویت

به سپیده سحرگاه و به ماهتاب ماند

نفس حیات بخت به هوای بامدادی

لب مستی آفرینت به شراب ناب ماند

نه عجب اگر به عالم اثری نماند از ما

که بر آسمان نبینی اثر از شهاب ماند

رهی از امید باطل ره آرزو چه پویی؟

که سراب زندگانی به خیال و خواب ماند

رهی معیری

آغازنوسازی آرامگاه فردوسی

۱۲ شهریور ۱۳۰۷، کارنوسازی آرامگاه فردوسی، ایرانی بزرگی که زندگی خود را وقف خدمت به ایران و زبان پارسی کرده بود در توس خراسان آغاز شد. این ساختمان باشکوه پس از تکمیل و آنگاه تزئین مجدد، بیستم مهرماه سال ۱۳۱۳ هجری طی مراسمی کم‌نظیر با حضور رضاشاه پهلوی و مستشرقین و ایران‌شناسان سراسر جهان، ادیبان کشور و مقامات فرهنگی و دولتی گشایش یافت. به مناسبت هزار ساله شدن فردوسی که ایرانیان باید همیشه مرهون زحمات، احساس و عواطف و طندوستانه او باشند یک هفته در سراسر کشور جشن گرفته شد و بهترین خیابان و میدان تهران به اسم او نامگذاری شد. در شهرهای دیگر مدارس و تالارها و خیابان‌ها به نام فردوسی نامگذاری شد.

اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی دوم

۱۲ شهریور ۱۳۱۸ (سه روز پس از آغاز جنگ جهانی دوم)، دولت وقت ایران بی‌طرفی خود را در قبال دولت‌های متخاصم اعلام کرد ولی دیدیم که متفقین چقدر آن را رعایت کردند.

به دلیل همین اعلام بی‌طرفی، در شهریور ۱۳۱۸ شناورهای توپ‌دار ایران در خلیج فارس از اقدام ناوگان انگلستان به تصرف پنج کشتی بازرگانی آلمانی که در بندر شاپور بارگیری کرده بودند جلوگیری نکردند. حال آن که قدرت آتش بیشتری داشتند.

پنهان‌کاری نخست‌وزیر در برابر رضاشاه

سوم شهریور ۱۳۲۰، با این که جلسه شورای وزیران در حضور رضاشاه پهلوی تشکیل شده بود، نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه وقت به او گفتند که انگلستان و به تبعیت از آن، شوروی خواهان کنارگذاشته شدنش هستند و دولت انگلستان عزم جزم به اخراج او از کشور و تبعیدش دارد. در این جلسه تنها صحبت از تسلیم پیشنهاد ترک مخاصمه و همکاری ایران با متفقین بود.

درگذشت فضل‌الله زاهدی

۱۲ شهریور ۱۳۴۲ ژنرال فضل‌الله زاهدی، ده سال و ۱۵ روز پس از کودتای ۲۸ مرداد که ضمن آن دمکراسی کوتاه مدت ایران که خون‌بهای صدها ایرانی بود از میان رفت و به منافع ملی ایران و حاکمیت آن آسیب وارد آمد، در ویلای زیبایش در سوئیس درگذشت. به نوشته مورخان معاصر، براندازی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که ژنرال زاهدی از عوامل داخلی آن بود، مسیر تاریخ ملت ایران و سرنوشت ایرانیان را تغییر داده است.

مطالب این ستون، هرروز از سایت: www.iranianshistoryonthisday.com وبه قلم انوشیروان کیهانی زاده نقل می‌شوند.

			۳	۶	۷		۹		۴
							۶		۵
			۲	۱					۹
				۷	۴	۳			۸
							۱	۲	۵
							۷		۹
				۶					۸
				۹		۵	۶		۷

۴	۶	۷	۱	۹	۳	۸	۵	۲
۸	۵	۲	۴	۶	۷	۱	۹	۳
۱	۹	۳	۸	۵	۲	۴	۶	۷
۷	۴	۶	۳	۲	۱	۹	۸	۵
۹	۱	۸	۷	۴	۵	۳	۲	۶
۳	۲	۵	۶	۸	۹	۷	۴	۱
۵	۷	۴	۹	۳	۶	۲	۱	۸
۶	۸	۱	۲	۷	۴	۵	۳	۹
۲	۳	۹	۵	۱	۸	۶	۷	۴